

انہرک

دس سال خود

بیت دوم ساء کشا. تره سرد درم و بوند منی ده درم کوفته و خجسته بر روغن بادام چرب که به
 بکشتن برشته. **اول فصل دیگر** بر بهر رانغ بود و لادن را بگو کند و باه را زینا در کند و سوسه
 و امعا و نشانه را قوه و دهر و طعم هم بکنم کند **مصدق آن** پوست مبله کایه بیلده آله مشتر از
 هر یک بر درم و مبله سیاه و دار فلفل و بخیل و زردان با به شطرح بند شقال و درین
 لسان العصاره مغر و الفلفل سکر طرز و بهمن سرخ و سفید خمش سفید کجی مغر از
 هر یک درم کوفته و خجسته با روغن بادام و روغن کاه و چوب کبک و بعل برشته و بوند
 مثل چوب استمال نمایند **اول فصل دیگر** از رخام سوده و بهر رانغ بود و درین بیکر
 بیکر کند و لادن کشا کردند **مصدق آن** پوست مبله کایه پوست مبله زرد پوست
 بیلده مبله سیاه آله مغر از هر یک درم کوفته و خجسته بر روغن بادام چرب که به
 بیت دوم عمل مصفیه برشته در درم **اول فصل دیگر** معده را قوه و دهر و دهر و دهر
 کوش در درم کوب آن بخار بنده نافع بود **مصدق آن** پوست مبله کایه پوست مبله
 بیلده سیاه بیلده زرد آله مغر کز خشک افرا را ساء کوفته و خجسته بر روغن بادام چرب
 کرده با سه وزن اوقیه عمل کف گرفته برشته و بعد از چوب استمال نمایند **اول فصل دیگر**
 خجسته و بهر مغر نافع بود **مصدق آن** پوست مبله زرد مبله سیاه آله مغر از هر یک درم
 مقل درم مقل را در آب کند و بکند و شقال عمل افشا کند و بکند و بکند و بکند و بکند

کجست در درم کوش
 دغره
 یکدیگر

آید و افرا را کوفته و خجسته بران بپوشند **اول فصل دیگر** طبع را نرم کرد و اندر بهر رانغ
 بود **مصدق آن** پوست مبله کایه پوست مبله سیاه آله مغر از هر یک درم کوفته و خجسته
 درم مقل فوس خیار خیار از هر یک درم مقل فوس را در آب حل کند و با عمل مصفیه بکند
 و درم کوفته و خجسته با روغن بادام چرب کرده بران بپوشند شری از یک شقال را چوب درم
اول فصل دیگر پوست مبله کایه آله مغر از هر یک درم مصلی تره سفید از هر یک درم
 را زینا به بوند منی و لادن را بگو کند و باه را زینا در کند و سوسه
 مصفیه بخون سازند **اول فصل دیگر** مبله سیاه پوست مبله زرد پوست مبله کایه
 آله مغر از هر یک درم مقل فوس خیار خیار از هر یک درم مقل فوس را در آب حل کند و با عمل مصفیه بکند
 و نیم مغر خیارین در شقال نیم کوفته و خجسته با اکسیر بخون سازند **اول فصل دیگر**
 که بهر رانغ را بکند و بهر رانغ را بکند **مصدق آن** بر کند کایه درم تره
 سفید و خجسته و بیلده سیاه آله مغر از هر یک درم مقل فوس خیار خیار از هر یک درم مقل فوس را در آب حل کند و با عمل مصفیه بکند
 مقل فوس خیارین در شقال نیم کوفته و خجسته با اکسیر بخون سازند **اول فصل دیگر**
 از شقال تا مبله شقال بخور نافع بود **اول فصل دیگر** پوست مبله کایه پوست مبله
 پوست مبله کایه مبله سیاه آله مغر از هر یک درم مقل فوس خیار خیار از هر یک درم مقل فوس را در آب حل کند و با عمل مصفیه بکند
 مقل از روغن بادام از هر یک درم مقل فوس خیار خیار از هر یک درم مقل فوس را در آب حل کند و با عمل مصفیه بکند

بحث کو داہرہ

بیت درمغور

122A

پہلے صفحہ

بکشت فلاح و لغوه در غش

فرايون ۲۰۰

خط اسامی

یازنه درم ۲۰

در وزن او و به طریق مهور و مجنون رند **برش عفا** لیس شمع ابو حنیفه سنا که نام زرد
 نافع بود و او جاع را ساکن گرداند و قطع سیلان نمکند **منقذ آن** فلفل سفید بزرگ
 از هر یک یک مثقال افیون ده مثقال زعفران سیل البیاض عاقر قورص و فنیون از هر یک یک
 مثقال ادویه را کوفته و بخیته با سرچیدن عسل برشند و بعد از شش ماه که در میان
 جوشانده باشند آنرا بنام **بنادق ابرور** خرقه البون قرقع کبود شده و مرکب بول را
 نافع بود **منقذ آن** مغز تخم خربزه ده درم تخم خیار نیم درم مغز تخم کدو بزرگ پنج تخم
 خرقه تخم خرفه غریب دهم بخیته کبر آن است و بلب لوس مخاش سفید کل از هر تخم تخم فنیون
 از هر یک یک درم بکوبند و بنادق سازند شربت سرد درم یک شرباب خوشن **بنادق کفیری**
 و زیت ابله معده را نافع بود **منقذ آن** مانده سبز یکم یک درم کدر کدر نافع
 از هر یک یک درم افیون چهار درم حب لاس ده درم کوفته و بخیته بنادق سازند
بنادق دیگر مفصل و جع و قولنج مرار را نافع بود **منقذ آن** تخم کاه و تخم خرقه
 و افیون مساوی که کوفته و بخیته معاب بزرگ قطونا سرشته بنادق سازند اند
 یک بقعه از جودا که **بیشتر که از ترکیب** کلار بند و بخیته جندام عظیم البغض
منقذ آن بید شلیل هند را از هر یک یک درم و از فلفل بنجد نیم مثقال سفید درم
 نیم کوفته و بخیته بر وزن کاه و جوب کرده با سرچیدن عسل مصنی برشته و طعم

خون بود

زعفران و حشمت

بجدرم بود

کثیر از بخت

مجنون سازند

مجنون سازند شربت یک مثقال و مثقال **بزرگ علی بن ترکیب** نیز از کاه سرشته و طعم
 دارد **منقذ آن** بید شلیل که شلیل است و از هر یک چهار درم و از جوب بزرگ و کدو
 نارنگ فلفل و از فلفل یک مثقال و عصاره کوفته سیل جاع از هر یک یک مثقال و بنفشه
 کوفته و بخیته بقا بنده مجنون سازند شربت یک مثقال **بزرگ** درم نافع بید و فربان
 بنفشه دروغ با زده که چشم را هم درم درم با صلاح آورد **منقذ آن** شربت و امیث از هر
 از هر یک یک مثقال درم یک درم زعفران و درم افیون نیم درم کوفته و بخیته با کبابان
 برشته و در وقت حاجه بقیه تخم مرغ حل کند و استعمال نمایند **بجدرم که زرد و نافع**
 با درم را با درم **منقذ آن** کدر سیب سیاه در قط مندرش با در کوفته و بخیته فلو لیا سازند
 و در وقت حاجه بر آتش نهند و سرد بین بران بهارند **بجدرم که زرد و نافع** کام مرار نافع
 بود **منقذ آن** سیبوس کندم آورد جو آرد با ملاسندل سفید کل مرغ بخیته لعل از هر یک
 یک درم کاه و کدو یک مثقال کوفته و بخیته درم که خندان و بخت کنند و دیگر کوفته و بخیته بجلاب
 سرشته و سازند و در وقت حاجه بر آتش نهند و سرد بین بران بهارند **بجدرم که مقهور سرد**
 و نافع است و خفقان و غش و ضعف نافع را نافع بود و دهن را زاید کند **منقذ آن** عود
 هند و قیثون صندل سفید از هر یک یک درم شک کاه و از هر یک یک درم کوفته و بخیته بجلاب
 برشته فلو لیا سازند و در وقت حوض بخور کنند **بجدرم که بر آتش** معین بود **منقذ آن**

نیم درم بود

میسب یله باز و جمل لغار مس و کوفته و بنجیه لعل بر شند و بعد از ظهر در
 منوال در روز در لزان بخور کند و بعد از آن با شربت نمایند **بخور دیگر که این**
 فعل کند **مشتاق** سداب خشک کوفته با میوه کواخته در شیم و کوفتن در شیشه بخور کند
بخور دیگر مشیم و یک موده را بر دهن آرد **مشتاق** جوی شیر با رز که کوه و میا و
 کوفته و بنجیه زهره کا و بر شند و قند لسانند و در زیر طهارت موداع کرده و دو
 کند و فرج را بر آن موداع نهند **برو و محرم** جرب با فلفل و مس و سیلاب و سیلاب
 و غلغله را فاع بود **مشتاق** تو یا کر که فاع منوال در درم پرت میله بود
 در بخل روز و جوبه از هر یک بخورم در فلفل با بران منوال از هر یک در درم یکصد و یکصد
 کوفته و بنجیه بخور بر بنزد و میت روز در آب غوره یا در شیشه و در سایه خشک کند
 و دیگر باره کوفته و بنجیه استعمال نمایند **برو و بنفشه** جرب با فاع بود **مشتاق**
 بنفشه کثیر خشک کرده بر بن کرده صمغ عربی که از هر یک یکدرم فاع شده درم کوفته
 و بنجیه بخور بر سر که بر دهن و خشک کرده دیگر باره صلابه نموده و بخور بنجیه
 استعمال نمایند **بخور دیگر که** فاع و موداع فاع **مشتاق** صندل از ریز
 یا روزه درم اقیاده درم صمغ عربی بیت درم و نیم ساج منوال در سوزنه
 نشسته افیون از هر یک درم صلابه کرده استعمال نمایند **برو و موداع** استخوان

بر در تورغ
 بنفشه

میله

میله کایه سوزنه درم یکصد و اندرون و اندرون از هر یک یکدرم و نیم کوفته و بنجیه استعمال نمایند
برو و اهر قوه با صره و بنجیه و محافظه بنجیه کند **مشتاق** تو یا شید را قشای
 نقره از هر یک یکدرم سیلاب ساج منوال از هر یک در ریزه و بنجیه درم کافور و
 سنگ دانه صلابه کرده استعمال نمایند **برو و بنفشه** جرب با فلفل و مس و سیلاب و سیلاب
مشتاق ساج منوال در درم سوزنه بخورم مر و بنجیه بنفشه کثیف فاع و دانک بنجیه
 یکدرم صلابه کرده استعمال نمایند **برو و اهر** دود را باز دارد و بیاض را از ابل کر
مشتاق سره تو یا منوال از هر یک در درم مر و بنجیه در درم ساج فاع
 در زعفران نیم درم تار شیت درم سنگ کافور از هر یک دانک صلابه کرده استعمال نمایند
بسیقون تار کچیم و ابتداء آتک و مس و جرب سیلاب غلغله و فلفل فاع بود **مشتاق**
 کف دریا اقلیا نقره از هر یک در درم یکصد و رانه ساج منوال بنجیه بنجیه از فلفل در فلفل
 سیلاب سیلاب صلابه از هر یک در درم یکصد و فلفل و اهر از هر یک یکدرم صر
 سقور و صلابه میاش مس کوفته از هر یک نیم درم با بران مر و نوش در روز و جوبه
 از هر یک درم بیت میله زرد و چهار درم کوفته و بنجیه استعمال نمایند **بسیقون**
 فاع آن قرص کیم است **مشتاق** اعتبار نقره بخورم در سوزنه و درم و نیم صندل
 از ریزه یکصد و رانه نوش در جوبه فلفل در فلفل از هر یک یکدرم کوفته و بنجیه استعمال نمایند

بخور
 ده لند
 اهر و
 دود
 بخورم
 نیم درم

انبوه از چرخ بر یکیت چهار مثال در حق کل رخ خیم شوم بر سر شوم بر سر سحابین
 رب العرش و غنایان از هر یک در ازده در مثال در یک ز غوان بر خیل نوید خیمین
 قودج حبلی خطا فلن فرسیون قطرا لیسون ففعل بقیه قطه اسطر خود کس را فضل
 مسکن تراش کند رفیع الاذخرا عکلا انعم سینه سبل جیده از هر یک شش مثال
 تخم کرفس سبب لیسون کا دروش کا خطیون مخواه عصاره لسته ایالتین نارین
 ساذج موفو خطا با نادر مرزبان کل مخموم نراج محق مما حبیب و معیوس
 غار یقون صحن عیار فرمانا انیون آقا قاز از هر یک چهار مثال چند سیر متعل
 الی بود جا و غیر فطر یون دقیق زرا و نه در موج سبک سنج از هر یک در مثال علی کار کل
 عاشر گرفته بنشیند در محل شراب به کاهشت محل بوزن بند او که در سطح نو و مثال
 صنفها و عصاره و اقرا من را در شراب صیفانند اصل خود و پس بر آن کند و یک
 بش نه روز بگذرانند و بعد از آن از او به را گرفته و بخیه بر دهن لب ن چرب کرده
 در یک یک بر ششند و بعد از چهار ماه بکشد شش استمال کند و بعد گفته اند پیش از
 بخال استمال نباید کرد و بعد گویند بعد از هر از ده سال استمال باید کرد و الا
 در دفع محوم و کزین جانوران **تریاق کل مخموم** که را که نه در ده شش این
 تریاق صند نه بدن و از هر یک که تو و بعضی باین توان داشت که نه در ده

خطا فلن
 صحنه و

دو مرتبه

این تریاق را که در این کتاب مذکور است
 در هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است
 در هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است

یا نه اگر نه در ده شش مستوف شود و الا فلا **صفه آن** کل مخموم حبیب الف را بر سنا
 گرفته و بعد بر دهن کا و چوب کند و بعد شش شش مقدار فندی **تریاق ربیع**
 دفع نموده کزین جانوران که نه با و با بکشد و قودج یک یک را در افواج صین
 میت کند و سبل لا دست کند و جمع امرین باره را فغ بود **صفه آن** خطا با نا
 در دهن حبیب الف را در ده طویل در یک مسافر گرفته و بخیه لب شش شش یک
 مثال در آب گرم تا و لا ناید **تریاق ثانی** بعد از تریاق ربیع ساخته آید فغ
 این تریاق شافع آن است بلکه بین **صفه آن** زرا و نه طویل ربیع صین
 هیچ کبر حبیب الف را در صاف قطع خطا با نادر مرز و چوب سادر گرفته و بخیه
 بسل بخون سازند شریه کیشال **تریاق رمان** کزین سکه بیدانه فغ **صفه آن**
 سرطان فغ ده درم کند خطا با نادر مرز و یک یک درم گرفته و بخیه لب لب سانه
 شریه کیشال **تریاق ثانی** جهت کزین عقوبت بطنه از **صفه آن** پنج کبر خطا با نا
 در هر مرز از ده درم ششین را فغ شش سادر گرفته و بخیه ده درم از آن غوغ سازند
تریاق دیگر که این منفعت دارد **صفه آن** تخم سبزه زرا و نه طویل حبیب الف خطا با نا
 در هر دهن پنج کبر ششین زرا و چوب پنج خطا با شراب سادر گرفته و بخیه لب لب سانه
تریاق دیگر که این منفعت دارد **صفه آن** مغز گردان و سیاه مر یک درم سبزه

عکس خود

چهار سال قیامت **تبارک و تعالی** **بسم الله الرحمن الرحیم** **مفتی آن** بر سر خود بر سر
 غافل و غافل نیست هم ز غفلان و هم در جوار غفلت که سر جان بخت از هر یک درم که از هر یک
 غفلت غفلت سازد و بلان از هر یک چهار درم برینند چنانچه بلان از هر یک یک درم عمل و غفلت
 او در هر یک چهار درم یک درم **باب الحیم جوارش** فرق میان جوارش و غفلان
 اینست که غفلان بر سر غفلت و جوارش بر سر غفلت است که اگر بر سر غفلت غفلت و غفلت
جوارش بر سر غفلت قوه معده و جوارش قوه معده و جوارش قوه معده و جوارش قوه معده
 غفلت و غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 در هر یک غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 او در هر یک غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 معده و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 سر در غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 کوفه و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
مفتی آن غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 در هر یک غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت

غفلت با جوارش

سر در غفلت

سعد

جوارش

جوارش غفلت و جوارش غفلت **بسم الله الرحمن الرحیم** **مفتی آن** بر سر خود بر سر
 کوفه و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 قوه و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 با جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 در هر یک غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
مفتی آن غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 در هر یک غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 او در هر یک غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 معده و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 سر در غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 کوفه و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
مفتی آن غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت
 در هر یک غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت و جوارش غفلت

در هر معده غفلت

یک درم غفلت

دارد **صفه آن** ساق میت در تخم مور در درم غوث غلبه سر درم مع و بکهار
 فاسر از رده اند که بخیر درم کوفته و بخیه با بوز میخی دیگر به کوفته شربت درم **جوارش**
انجیران قوی یک یک بد با دانه کشند و افشا و ماضی نافع کند **صفه آن** فلفل در فلفل
 از هر یک یک درم ابرسان بخیر اند که شش درم نمون مصطکه از زبانه ناخواه تخم کرفس از
 هر یک درم انجیران یا زده درم کوفته و بخیه بعسل برشته شربت درم **جوارش** **رنگه**
 طبع ماندم کند و قوی یک یک به **صفه آن** خیر بوا یک درم قندهار میز از هر یک یک درم نام
 مشک قرص از هر یک یک درم دار فلفل بخیر درم رخیل شش درم قنویا بیت درم نبات درم
 کوفته و بخیه بعسل نمون سازند شربت از هر یک یک درم **جوارش** **یک** که الهال صفر از راس
 دفع کند **صفه آن** عود خام مصطکه از هر یک یک درم تر به سفید چهار درم سفوف نیم درم
 کوفته و بخیه بعسل برشته **جوارش** **بسیار** بوی هر درم و دانه و دانه و دانه و دانه
 نافع بود و بار غلیظ دفع کند **صفه آن** بسیار قرفه قافه صغیر رخیل در فلفل
 دار فلفل در خیز اس رول از هر یک یک درم قافه یک درم تخم درم فلفل در درم قرفه
 یک درم نیم قندهار بیت درم کوفته و بخیه بعسل برشته شربت یک مثقال **جوارش** **مغنی**
 زعفران و ماضی بوی هر دانه نافع بود **صفه آن** تخم تره بزرگ بریان کرده زیره که ناخواه از هر یک
 یک درم مصطکه شش درم مبل که به بریان کرده یک درم کوفته و بخیه بر دهن که و آلوده شده

جوز بواغ

شربت بخیر درم

بخیر درم

جبلاب

جبلاب برشته **جوارش** **یک** معده را قوه دهد و شربت زبانه را دفع کند که
 را سیکو که از دانه شسته و طعام آورد **صفه آن** زربا و تخم کرفس زبانه که ناخواه از هر یک
 دو درم یک کوفته درم کند رخیل فلفل در فلفل قافه درم کرفس از هر یک یک درم شکر طرند
 نو و مثال کوفته و بخیه بجبلاب برشته **جوارش** **یک** که فلفل زبانه که دانه نافع بود
صفه آن رخیل ناخواه از هر یک یک درم نمون میز که به از هر یک یک درم کوفته و بخیه
 بعسل برشته شربت یک مثقال **جوارش** **نمونا** که معده نایند و دفع فسلات
 کند **صفه آن** زربا سفید بخورده درم رخیل بخیر درم قندهار میز درم شربت
 درم **جوارش** **بسیار** قوی یک یک به دفع فسلات رده را دفع کند و معده را قوه دهد
صفه آن فلفل رخیل زبانه که ناخواه از هر یک یک درم قرفه از هر یک یک درم
 نیم قنویا درم عسل جوی درم شربت یک درم نیم قندهار درم **جوارش** **یک** که
 ضعف معده و در دانه نافع بود و بار غلیظ را شکند و اخلاط غلیظ
 دفع کند **صفه آن** دار جیز عود و مندراسن از هر یک یک درم قرفه فلفل بسیار و سفید
 الیاس **جوارش** **یک** که فلفل زبانه که دانه نافع بود و بار غلیظ را شکند و اخلاط غلیظ
 یک درم مصطکه اینون از زبانه سفید از هر یک یک درم کوفته و بخیه بعسل برشته
جوارش **یک** که فلفل زبانه که دانه نافع بود و بار غلیظ را شکند و اخلاط غلیظ

شش درم

کیزا

دیکھو خود

کبریا شمع فصل از هر یک ده گوسفند و بختی یک یا نه چوبانند **جسم بخان** فی کبریا
میرسقوط در در پوست میله زرد و تر به سفید از هر یک نیم درم سوربخان سفید از هر یک ده
نیم گرم کرفس سفید از هر یک یک ده گوسفند و بختی یک یا نه چوبانند **جسم شیار**
در دمعده رانغ بود و فحوه با صره و در و در و زار یک نیم بود **مفتق آن** میرسقوط در
درم پوست میله زرد و در قی کلین معطک تر به سفید از هر یک یک درم سفید نیم درم کوفته و
بختی چوبانند شریک میقال تا سه مثقال روقت خواب و بر نه بخانند **جسم قلا**
این جسم بنور سفید صراع و در چشم رانغ بود و خنده غریظ را از بین دفع کند **مفتق**
آن میرسقوط در عصاره انیسون معطک از هر یک یک مثقال تخم فصل غنونا از هر یک نیم درم
کوفته و بختی یک کرفس کوبه چوبانند **جسم بقول** سده جگر یک پدید آید و استقامد
امراض کوبه رانغ بود **مفتق آن** انیسون میرسقوط از هر یک یک شش درم غار بقول چوبانند
مثقال لایون قطرا سالیون تخم کرفس و تو از هر یک و درم سفید نیم درم کوبه
و بختی یک باک صحرانند غرنه درم **جسم غار بقول** تخم صحران غرنه سده کیشیه
و استقامد بیمار کمر سود دارد و اقنوبن میرکیشش درم غار بقول چهار درم سفید نیم درم
قطرا سالیون و بیون سبب البوس تخم کرفس و در و زار یک درم حبه کینه و بختی
رسم قریه زربت سدر درم **جسم بقول** تخم زبرک کهن فامیت دارد و طبع زارم

جلد ہفتم

افتمون فخر

کند چون ترب کبرم از آن نبوشند **مقدان** غار یقین در درم عصاره
 ربوبه از آن کبرم درم قد غنیه بازده درم کوفه و خیمه باب جسدند **جنت**
 فایح و لغوه و مفاصل و لغوس که از برده با و دوح طر افخ بود و بار غلط
 دفع کند و خیمه کتاید **مقدان** سبکچ اثق جا و شیر مقل جمل تخم مقل و مقل
 ترب غنیه پست بلبله زرد اندوزت سوار اندوزت باب جمل کند و دارو
 کوفه و خیمه بدان بشوند و جسدند ترب درم **جبل طحون** بدن را از تخم
 و سودا و غلط غلط پاک کند **مقدان** پست بلبله کابنه شش درم آند غنیه
 غار یقون از آن کبرم درم اسارون انیون تخم کرض از آن کبرم درم ترب غنیه
 افتران بخورم اباز غنیه درم فلفل کدرم قاز چهار درم قاز را در آن کتاید
 درم مقون در آن حل کند و دارو را کوفه و خیمه بدان بشوند و جسدند **جنت**
الدوب صناع و در جشم را نافع بود **مقدان** بر غنیه ترب کبرم پست بلبله
 زرد درم کبر الصطک مقون زعفران از آن کبرم درم درق کلنخ تخم درم کوفه
 و خیمه کلاب جسدند ترب درم **جنت** کبر که الد شعل را دفع کند و صفاد
 سودا و تخم را از آن کبرم **مقدان** افتران چهار مقال تخم مقل مقون آنکه
 مندر فستین بر و از آن کبرم مقال از زوت لبخ فستین از آن کبرم مقال

جنت

ترب غنیه و از ده مقال کوفه و خیمه باب جسدند ترب غنیه مقال **جنت**
 قونج کتاید و باغ غلط را دفع کند **مقدان** سبکچ تخم مقل از آن کبرم درم مقون
 سه درم باب جسدند ترب کبرم **جنت** کبر که در آن کتاید و دفع و از تخم
 خیمه را نافع بود **مقدان** تخم کرض از آن کبرم انیون مقل زعفران از آن کبرم درم
 پست بلبله کابنه آله سبکچ مقال از آن کبرم درم قطر اسارون بود و از غنیه
 زربا و در دوح عوای اسارون از آن کبرم درم کوفه و خیمه باب جسدند
 هر روز کبرم شادانانید **جنت** از یون استفاده زرق را نافع بود **مقدان** ربون
 جنت عصاره غنیه تخم کرض از آن کبرم درم غار یقون بخورم از یون در زرد
 کوفه و خیمه جسدند ترب درم **جنت** قونج این جسدن یون سودمند
 جنت در در آن کبرم غنیه جرم روشن کند و غلط را غنیه از آن کبرم **مقدان**
 بر غنیه عصاره فستین با درق فستین مقل از آن کبرم درم مقون شش تخم مقل
 از آن کبرم کبرم باب کرض جسدند از ترب کتاید و مقال **جنت** **جنت**
 سودمند جنت مرصبا غنیه غلط و سودا و در قونج کتاید **مقدان** **جنت**
 عوای کتاید غنیه اسارون دار جنت زعفران مقل عصاره فستین کبر
 و ندر زرد در دوح از آن کبرم درم غنیه غنیه درم مقون شش غنیه

سه درم غنیه

سودا

جنت

برپورا

حب زنجبیل **عشوه** لغوه و غش و غلبه رافع بود **صفه آن** غاریقون ترب سفیدانه برید و
 در آب جیب زنده شربت کفقال با لعل
صفه آن شکر نخل منحل در غفل است
 معطر و از جیب سسل نیکو است از زرد که در دم سرد و در آب کرفس زنده شربت و در دم
حب الصد سرشکه و در بود و منقش لغوی و امراض سید رافع بود **صفه آن** غاریقون ترب
 سفیدانه برید و در آب لعل منقش غفل یا زده فیقر از زرد است از زرد که در دم آب جیب زنده
 شربت کفقال با لعل **حب صفه** امراض خیمه و نیکه رافع بسیار و بود و صغرافض که **صفه آن**
 بنفشه در ترب سفید کفقال معطر و بیکه که در دم آب لعل نیم در آب جیب زنده حب الملک و دفع
 از برای کمر که از مملات به طعم کمر است و آب شسته باشد و مل را که **صفه آن** ترب سفید که در دم
 چهار دانگ غاریقون چهار دانگ زرد که در دم معطر و بیکه بسیار از زرد که بیکه که در دم
 غریقون نیم در دم کا و زبان فرخنده که با زرد محمود و طباشیر و عنبران کل نیم از زرد که بیکه
 کوفته و بختی بکلاب جیب زنده **حب الملک و دیگر** قوارج کشید و در آب غلیظ و دفع کند
صفه آن بر سقراط بنمید و ترب سفید و در دم ملایه از زرد است و بیکه که از زرد که در دم نیم که
 ستر و در دم معطر و عنبران در صندب قطره از زرد سسل نخل انیون نیم کرفس غفل
 غفل خرب را و در جیب که از آقا که از زرد نیم در دم غریقون و در معطر که بیکه که کوفته و بختی بکلاب
 جیب زنده شربت کفقال **حب صفه آن** امراض رافع و در دم و در آب لعل با که **صفه آن**

پنجم

سے اور مزید

مسند ابن کثیر

آن اباره غیر آنم حفظ عاقبتن موار از انقبون مقل از مکر که درم زبده نشین مکر که درم
 با حبس از نه شریعت درم **جلب** بنایج فیم سودا را از معدود و نفع پاک کند **مغذآن** اباره
 فیقراده درم البیاض فتنه درم درم خطل شش درم اسطوخودوس انقبون از مکر که درم درم نیم
 تر بیغیت درم قویا بکر درم نیم کوفه و خنیه با حبس از نه شریعت درم درم نیم **جلب** کج
 امراض کوار درم مغذآن اباره بود **مغذآن** پوست سبک زرد شش درم پوست سبک کافور کل
 سرخ نکند از مکر که درم اباره فیقراده درم شتر سمنی عصاره فستق از مکر که درم
 نیم کوفه نیم درم فارغون جبار درم کوفه و خنیه با حبس از نه شریعت درم درم
العال منع و بلات است کیز از مکر که درم مغذآن درم مغذآن کوفه و خنیه نیم درم
 کید و درم مغذآن درم مغذآن شش سفید از مکر که درم کمر طر زرد فایند از مکر که درم
 کوفه و خنیه بلعاب زرد قویا حبس از مکر که درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم
 جبار درم درم درم ان کید درم انصافه **جلب** العال کیز فتنه الفعال را که از مکر که درم
 فتنه بلکند و زرد خنیه را که فتنه از خواست و زرد فتنه از مکر که درم **مغذآن**
 فتنه منع و بلعاب زرد شش سفید از مکر که درم کوفه و خنیه بلعاب زرد خنیه
 شریعت **جلب** العال درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم
 سفید از مکر که درم درم با قلس درم بلعاب زرد قویا حبس از مکر که درم

کا نرند

اسفنج و

مصل العال

جلب العال درم حبس از مکر که درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم
 و خنیه با حبس از مکر که درم کوفه و خنیه بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد
 رب السوس نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم
 که درم کوفه و بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد
 نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم
 مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم
 با کف درم از مکر که درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم
 مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم مغذآن درم
 اصل السوس بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد
 و قدر درم بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد
 فصل درم فصل درم فصل درم فصل درم فصل درم فصل درم فصل درم فصل درم فصل درم
 نیم درم کافور کاز مکر که درم کوفه و خنیه بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد خنیه بلعاب زرد
مغذآن فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم
 فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم
 فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم
 فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم فتنه درم

نیم درم بود

اصفا دهند و نیم گرم خفته کند **حقنه** نوع دیگر اینجورده عدد اصل لوس و در سینه
سرده و گنجیر که بغضه بنویزد از هر یک بخورم با بوز که جمله را در سینه حرکت بخورند
تا به یکم اید صاف نموده لعاب بز قطره داده درم روغن بنفشه با درم عسل صم آب گرم
پوره درم و درم یک درم اصفا نمایند و بیت هم شکر سرخ در آن حل کنند و بسپرد
بر بزنند **حقنه** متقل حل بزرگ اینجورده بغضه سینه استان خطره با بوز اکلین الکات
شیت سبوس کند از هر یک که به سینه بخورند که در سینه است با لایند و درم فانی
درم پوره از هر یک درم یک سبوس و پوره درم روغن بنفشه اصفا نمایند و نیم گرم
حقنه کند **حقنه** صاره تخم حنظل آفتون بغضه از هر یک درم روغن بنفشه با بوز
بیالایند و بیت هم سبوس درم روغن با بوز اصفا نمایند و سینه استان کند **حقنه**
دگر که قوی بنویزد و در سینه استان قوی **حقنه** حل بزرگ قطره بان با بوز حشر
نیم کوزه خطره از هر یک که اینجورده در سینه استان سبوس کند بر که حشر در بر که است
شیت صابون از هر یک یک سبوس که متقل جوهر از هر یک درم روغن بنفشه کوفته
بیت درم به بزنند و بیالایند و نیم گرم درم سبوس و درم کوزه از هر یک درم
جندیب زرد و درم تخم حنظل درم درم که به بیت در سبوس سرخ اصفا نموده سینه استان
حقنه دگر که استرخا و قوی در سینه استان قوی **حقنه** استان قوی نیم گرم شیت با بوز

چند گرم خور

کافور

کافور نیم گرم کوفته بید از هر یک که سبوس استان با درم روغن بنفشه بان و قوی از هر یک
درم شکر سرخ با بوز درم آب گاه دره متقال آب بر که حشر در روغن بنفشه از هر یک درم
درم یک پوره از هر یک که نیم بطریق مقرر با لایند **حقنه** دگر که قوی است **حقنه** آن
سینه استان قوی متقال که حشر شیت از هر یک درم روغن بنفشه بان بغضه از هر یک درم
با بوز سبوس کند هم خطره از هر یک که کل سرخ تازه درم درم روغن بنفشه از هر یک
سرخ شکر سرخ آب بر که حشر از هر یک درم متقال آب که حشر شیت از هر یک درم پوره نیم
بخنه و صاف کرد و حشر شیت با لایند **حقنه** دگر که در سینه استان قوی درم روغن بنفشه بان
حقنه آن آب بر که حشر شیت از هر یک درم متقال قوی سرخ بنفشه از هر یک درم
درم الاغون حشر از هر یک که حشر شیت از هر یک درم حشر شیت از هر یک درم حشر شیت
نموده استان قوی **حقنه** که قوی اصفا و استان قوی سرخ بنفشه از هر یک درم
شیت که کوزه از هر یک درم شیت از هر یک درم بیالایند و سینه استان قوی حشر از هر یک درم
زغفران شیت و سبوس از هر یک درم روغن بنفشه از هر یک درم حشر شیت از هر یک درم حشر شیت
و استان قوی **حقنه** متقل حشر شیت از هر یک درم حشر شیت از هر یک درم حشر شیت
را درم و از برای سینه استان قوی **حقنه** آن شراب کینه درم حشر شیت از هر یک درم حشر شیت
درم قافور حشر از هر یک درم حشر شیت از هر یک درم حشر شیت از هر یک درم حشر شیت

پنجہرم

محمد رم کوفه دختی

کوفہ

گفته و چینه باب کرم بنفشه **خواب** یک گوسفند که در آن مقل از حق دارد و غن زیت صید کرد
استمال ایند و بعد از شش ماهه باب کرم بخونید **باب الحلال و الحرام** و از او آله الملکوک
نیز که نید را با جاع مفصل بود که در این بر حق بنده و صبا و جذام را دفع بود و ملوک
فوز کرد اند و با راز و کرد و هر که این همچون را دوست کند ثواب و جزا آنکه سفید شده باشد
و یک سفید شود **حفظه الله** علیه صبا و بید آله از هر یک سرشت متعال شش بربت چهار متعال
فلفل شوق و خضل پنجه راز هر یک است در متعال قدر متعارف را مگر سدر از هر یک
متعال که با جمل با و از هر یک شش متعال فایده را گفته و چینه جمل با و از بنفشه و او را اصل
هر یک در متعال و دو و آنکه نیم در و با و یک در اصل همان بخورند و در یک که این همچون استمال فایده از
ترشید و این است امر از کند **و الی الله** در ضعف و در دل نقصان و در مع و شش
و با و لغوه و است بس اسود و در و با و در زن آن که شوق کند از هر یک که در او **و الی الله**
از بنفشه و در و بنفشه و در و بنفشه که با و در بنفشه متوال از هر یک نیم در و بنفشه
سند بنفشه الی الله قدر فلفل چند سیر و در از هر یک چهار دانگ بنفشه و از فلفل از هر یک یک دانگ
مکد یکد نیم گفته و چینه جمل شده که از شش بنفشه بنفشه و بعد از چهار ماه استمال ایند
و آله الملک در بیشتر اقل شش از هر یک متعال که از زبان از هر یک در متعال
سب و در و در چند بنفشه که در متعال شش و در نیم متعال از بنفشه متوال که در متعال

بکدرم فید

[illegible]

قوه دهد و بول براند و آشفته که در دم جگر و پیرزنده سود دارد **منفعل آن** زعفران
 دوازده مثقال سدرن و موخر انبوس قطر اسالیبوس بنویسد و حلزانه یک چهارم است
 شش درم فلفل سیاه فجاج الاذخر و سیان از هر یک در قوه در دم راس سوسه و مصلک
 غافق از هر یک سه درم و روغن بلبلان نیم درم و صابون چهار درم کوفته و تخمیه بلبل سرشته
 شربت بکشد درم دوازده و بلبل **دواء الکرم صغیر** منافع این از دیگر منافع کبریت **منفعل آن**
 زعفران نیم مثقال انهدک در دم فجاج الاذخر و صابون از هر یک درم و سیان سه درم و زعفران
 انکوریز ساند و بعد از آن از دیگر بلبلان ساند شربت کبکفال **و بعد** سیان اسالیب
 فقط مصلک زعفران یک مثقال و صابون نیم مثقال و صابون از هر یک یک مثقال و روغن بلبلان
 و مثقال حل سدرن و دویه **دواء الکبریت** امراض نفوس و دوا در دماغ و سوسه و دماغ و منافع
 و سوسه و بلبل از هر یک یک مثقال و دویه و صابون از هر یک یک مثقال و روغن بلبلان و دویه و سوسه
 بریزد و صابون و دویه و سیان و صابون از هر یک یک مثقال و دویه و سوسه و دماغ و منافع
 و روغن بلبلان و دویه و سیان و صابون از هر یک یک مثقال و دویه و سوسه و دماغ و منافع
 ساس فلفل از هر یک درم و سیان و زعفران از هر یک درم و سیان و زعفران از هر یک درم و سیان
 و سیان و زعفران از هر یک درم و سیان و زعفران از هر یک درم و سیان و زعفران از هر یک درم و سیان
 و سیان و زعفران از هر یک درم و سیان و زعفران از هر یک درم و سیان و زعفران از هر یک درم و سیان
 و سیان و زعفران از هر یک درم و سیان و زعفران از هر یک درم و سیان و زعفران از هر یک درم و سیان

صرع از هر یک تحتی حال اصل تویسم اندر شیرین بیستقال قند سفید صد گرم
 سازند چنان که درشت **دیکه بر یک** اکلده و باور و بجم زاید را باغ بود **صفه آن** زنجیر مرغ
 زنجیر زرد از هر یک شش گرم هر یک ده گرم اکلده شده بازده دم زنگار در کوفته و خجسته
 لیسر که گفته باشند در حق دارند **دوا** که موبر باند و در از و سه که داند **صفه آن**
 برنج سفید که موبر و شویز بر یک ده مسا و کوفته و خجسته بر روغن مور و باد و روغن
 سرشته استعمال نمایند **دوا** که گفته با بر دشت با نه در آب حل کند و با سریدن بپوشد
 یا با یا بید که سون یا بر که موبر و شویز باغ بود **دوا** که **کعبه البقرع** و گرم ماد
 بکشد و اخراج کند **صفه** قین شیرین تر منجیل از هر یک یکصد گرم در زرد که دوم
 رتبه سفید بر یک کباب معتدل از هر یک ده کوفته و خجسته و خجسته با سریدن
 و با خجسته **دوا** که **یک** که این خجسته دار **صفه آن** بر یک کباب معتدل در دم از سفید
 و در دم قین یکدم حبه نیل یک نمبر از هر یک یکصد گرم کوفته و خجسته با سریدن
 شاد و نایند **دوا** که چون بر آتش نهد با نوان از دیکه بزنند **صفه آن** زرد و تر
 کو که در زرد شمع که وزن با دوا و مسا و کوفته و خجسته و خجسته با سریدن و دوا و با
 بدان فرشته و استخوان نایند **دوا** که **یک** که حبس عرق کند **صفه آن** بر یک موبر و زرد و با کل
 شرح هذال سفید با کباب بپوشاند و جاریه بدان بدان که در کشته و پخته **دوا**

سرخ

سور

که بچند

که بچند گرم در کوشید و بپاشد باغ **صفه آن** خرباز در دم عمل گرم روغن کل
 در از سفید و خجسته و خجسته و خجسته با سریدن و بپاشد با سریدن و بپاشد با سریدن
 نهند و بدان جهت بکشد بعد از معتر آن بشیم با رده را در کوشید و بپاشد با سریدن
 این **دوا** که بچند گرم در کوشید و بپاشد باغ **صفه آن** اکلده بر کوفت
 را کوفته و خجسته و خجسته و خجسته با سریدن و بپاشد با سریدن و بپاشد با سریدن
 در دس که کرد و اگر قضا دشواران نیز کوفته و بپاشد با سریدن و بپاشد با سریدن
 و لند حال در دس که کرد و اگر کزدم با روغن بپوشد و بپاشد با سریدن و بپاشد با سریدن
 کزیده بشد آن روغن را بر موضع کزنده در دس که کرد و اگر بپاشد آن روغن را بپاشد
 چون که کزنده را در دس که کرد و بپاشد از آن بپاشد که کزنده در دس که کرد و بپاشد
 کزنده را در دس که کرد و بپاشد از آن بپاشد که کزنده در دس که کرد و بپاشد
 سرایش با ر که کزنده با لند همین عمل کند اگر کزنده در دس که کرد و بپاشد
 و بپاشد در روغن جواغ گرم کزنده و بپاشد با سریدن و بپاشد با سریدن
 بر موضع کزنده که نبور نهند حال در دس که کرد و اگر کزنده در دس که کرد و بپاشد
 در نند باغ بود **دوا** که **یک** که باغ کند پیش متقوال صفت متقوال خالادون
 مصطکی سور بخان از هر یک یکصد گرم و بپاشد باغ **صفه آن** از هر یک یکصد گرم روغن کل

ارند

در روز یکشنبه ابتدا در ناف **صفت آن** از دست شیر خور در دهان منقش است
سفید و کوفته و بخیه استعمال نمایند **در روز دوشنبه** در کف دست که در چشم اند و بخیه
و کنگره و در چشم که بر آن از طوطا شب **صفت آن** از دست در یک چهارم شب و یا
در دم منقش آن تخم کل از هر یک نیم درم افیون چهار دانگ کوفته و بخیه استعمال نمایند **در روز سه**
فرج دیگر از دست مدینه در دم منقش آن منقش که از هر یک در دم در دست کوفته و بخیه
استعمال نمایند **در روز چهارم** در دست منقش آن بود **صفت آن** سر اسفند در پنج عیس
منقش صلابه کرده در دست سازند **در روز پنجم** که باض ابتدا در ناف **صفت آن** قلمی
سفید و بر خط از هر یک در دم که برایت درم منقش عیس درم کل منقش در دم
سر دم افیون ده درم کوفته و بخیه باب ملاز یا بنبر در ده در دست سازند **در روز ششم**
در دست منقش آن **صفت آن** ابران بجز یک درم توپا که یک بار در دهان منقش
بر در ده توپا منقش سر اسفند یا بر در ده از هر یک در دم کوفته و بخیه استعمال نمایند
در روز هفتم در دست و بر در دست منقش آن بود **صفت آن** سفید یا از هر یک در دم قلمی
نقره در دم دو دانگ افیون و دانگ منقش عیس که در دم در دست از دست نیم درم
منقش دو دانگ در دست و بخیه منقش چهار دانگ کوفته و بخیه استعمال نمایند
در روز هجدهم در دست که کنگره **صفت آن** نشاسته در دم از دست در دست

در دست منقش

سفید یا

سفید یا از هر یک در دم کوفته و بخیه در دست سازند **در روز نهم** که باض منقش بود
در دست منقش آن **صفت آن** که بر کف خط طیف عاقره از دست در دست کوفته و بخیه
در دست سازند **در روز دهم** که در دست منقش بود **صفت آن** که بر کف خط طیف عاقره از دست در دست کوفته و بخیه
در دست منقش آن **صفت آن** که بر کف خط طیف عاقره از دست در دست کوفته و بخیه
کوفته و بخیه استعمال نمایند **در روز یازدهم** که بر کف خط طیف عاقره از دست در دست کوفته و بخیه
صفت آن که بر کف خط طیف عاقره از دست در دست کوفته و بخیه استعمال نمایند **در روز بیستم**
شب و یا شب سابع سفید یا از هر یک یک دانگ نیم درم منقش خط طیف عاقره از هر یک در دم کوفته
و بخیه در دست سازند **در روز بیست و یکم** که بر کف خط طیف عاقره از دست در دست کوفته و بخیه
از هر یک در دم منقش خط طیف عاقره از هر یک در دم کوفته و بخیه استعمال نمایند
در روز بیست و دوم که بر کف خط طیف عاقره از دست در دست کوفته و بخیه
چون در دم از هر یک در دم کوفته و بخیه استعمال نمایند **در روز بیست و سوم** که بر کف خط طیف عاقره از دست در دست کوفته و بخیه
میلید در دست منقش خط طیف عاقره از هر یک در دم کوفته و بخیه استعمال نمایند
کوفته و بخیه استعمال نمایند **در روز بیست و چهارم** که بر کف خط طیف عاقره از دست در دست کوفته و بخیه
منقش خط طیف عاقره از هر یک در دم کوفته و بخیه استعمال نمایند
منقش خط طیف عاقره از هر یک در دم کوفته و بخیه استعمال نمایند

نقره

چون میانشان در کجای که سر کشته شده باشد سر بریانند و احتیاط حکم کرد اند **صفه آن**
 قطعه صد درم بر بادنج جوز از هر یک درم سنج خشغال مجید نیم گرفته کوزه در آب
 بکشد و در پنجبند در زیر یک بخت اند و میال بند و سه چهار یک و خربزه یک بخت بود
 اضاف نموده بپوشانند تا روغن بماند **روغن صفه دیگر** امراضی موده را نافع بود
 و محلل ریح و سودا غلیظ بود و نفور اعصاب **صفه آن** قرنفل سیخوده در هم تفت
 انداخته بپاشند تا روغن بماند و بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند
 و آب بپوشانند تا همراه شود بعد از آن صاف کرده و در کوزه اضاف نموده بپوشانند
 کتاب برود و روغن باشد **روغن غریز فایح** و تقویه و تشنج را سود دارد **صفه آن**
 سوزن بپاشد و هم سوزن را با هم تفت در روغن از آن کشند **روغن فستقین**
 معده و کبد و جمیع اعضا را تقویه دهد **صفه آن** تخم غنیزه یک و روغن کجیایر و روغن بلبل
 فایح با روغن جوز با روغن زرد آملی نیم من فستقین در روغن بپزند و در آب بپزند
 و بپاشند و در آب بپاشند و در آب بپاشند و در آب بپاشند و در آب بپاشند
 و سودا را نافع بود **صفه آن** قطعه درم کدش جمل درم حببه تبریم نیم درم
 کوبیده کرده و در آن درم عاقر قرقاط درم موزیم درم جمل نیم گرفته کوزه در
 چهار صد درم شراب کشته بپزند تا سه بخش شود و یک بخش ملکه و نصف آن روغن

روغن ع

صفه آن

غریز

خربزه بپزند و بپزند تا شراب برود و روغن بماند پس بر جوده درم روغن و در روغن
 اندازند و بپوشانند و در آب بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند
 و در کوزه و شانه سرد را گرم کردند **صفه آن** سیخ حبیبان قطعه از هر یک درم
 فرفه فلفل مسکه از هر یک یک درم کل سوسن مسکه زعفران ده درم در روغن کون در آب
 و یک طارل نیم روغن کجیایر در شسته کنند و در آب کوفته و بپزند و در آب کوفته
 بکشد از روغن جمل درم و بعد از آن بر در آن و بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند
 و احتیاط از روغن بپاشد **صفه آن** بیدار نیم بریان کرده نرم بکوبند و بپزند و در آب بپزند
 بکشد و بکشد و در آن تا کام بردارند آب از هر یک بپاشند آن آب بریزند و بپزند
 کفرا را بپوشانند تا هم روغن صاف شود **روغن بلبل فایح** و تقویه و سده جگر
 سپر را نافع بود و فواید کثرت **صفه آن** با تخم و صغیر فواید کثرت کرم انمنون مسکه
 اسان در آن از هر یک درم نیم کرفس نیم با دیان نیم سوسن را در خاک از هر یک درم
 درم شیطعلی درم مقل از هر یک یک درم سیبک با و شیر از بپاشد و در روغن غریز
 هر یک درم درم بخیل درم فلفل خربزه کباب در روغن جوز بپاشد و بپزند و در آب بپزند
 کرده از هر یک چهار درم نیم کوفته در آب بپاشند بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند
 تا نرم گردد و بپاشد و بپزند و در روغن بپاشد و در روغن بپاشد و در روغن بپاشد

روغن بیدار نیم بریان
 صفه آن

روغن

از آن بطریق معمول روغن بکشد و روغن کلینج و سفید و متعاقب در بن سیمین
 و زکس سداب و شیشه یا گونچه هر چه تازه باشد و سوزنیست که در شیشه کند و دیگر در
 در آفتاب بیاورند و در روغن دیگر روغن در آن کند و در آفتاب بکشد اند **روغن کمر**
 که از آن روغن بسیار که خوانند خواص بسیار دارد و کمتر از غلط سفید است و لطیف تر از
 ادراسن یا روده را باغایت است و دارد و بکشد که در بن خورشید که از غنیمت خورشید یا باغیت
 نافع **صفت سفیدان** آب سرخ آب نمدیده را با دام با دام سازند و در آنش اندازند تا سرخ شود
 و بعد از آن برگیرند و در روغن نیست اندازند و از آن برود و خورده سازند و در شیشه
 که جل جلت گرفته نبسته بکشد و برش با آتش بکشد و در کلک که در آن سوزان با
 بکشد از آنجا که سرشته از سوزان کلک بر آید و آتش در آن اندازند و بیاید و در کلک
 بنهند و بخار سرشته در روغن که یک کلاه دارد **روغن سوزنی** مفاسل را نافع باشد **صفت**
آن سوزنجان مهر را یک کفن تازه از هر یک در مقابل قصبه از زهره پنج شقال سوزنجان
 و قصبه از زهره را نیم کوفته کرده بکشانند و در بن خیس اند بعد از آن بچوشانند تا مهر شود
 و بیالایند و آب کرفس افساده نمایند و با یکدیگر بیاورند و روغن زیت بچوشند تا آب
 برود و در روغن باند **روغن کاش** آب سیر را نافع بود **صفت آن** آب کدو یا بکنج روغن کدو
 با ده شقال متعل از روغن بچوشانند تا آب برود و روغن بماند **روغن تازه بنیر حبه**

روغن آبرو

روغن سوزنجان

روغن کرات

روغن تازه بنیر حبه

مندان

سرکه از آل قلیه بنار و چون کف پیاور بکشد آتش آن ظاهر شود و **صفت آن** ناله بنیر حبه
 پاک کرده و نیم کوفته در میان شیشه کند که در آن در شیشه بپوشد که حکم سازند و شیشه را
 بکلیت بکشد و در کاسه بزرگ که آتش در آن گرد زدن باشد و در کاسه را سوزان کند و بپوشد
 از آن سوزان برود و آن آتش در روز بر شیشه بیاید بنهند و کاسه را بر آتش بیاورند و آتش را
 بالا بر شیشه کنند و در روغن که یک کلاه دارد **روغن عقرب** سفیدانه را با ریه یا ریه که در
 او **روغن سفیدان** برود و بر شیشه کلاه عسل یا زهره بپوشد که از آنجا که روغن یا لام روغن
 بکشد و در او را کوفته و تخم در شیشه کنند و روغن بر آن نیند و یک کلاه در آفتاب بنهند
 از آن بیالایند و در عقرب بنده در آن اندازند و شیشه را بپوشند و یک کلاه در آفتاب
 بکشد از آنجا که بعد از آن بیالایند و دو قطره از آن در اصل بچکانند **روغن ناری** ششون از ناریون
 اوجاع نازده مفاسل سکن که را نازده و شش و قلع و کچ و نافع است و با یک کلاه در روغن
 را نافع بود و چون در بن بچکانند صداع و تشنگی با روده را سوزد و در کلاه بپوشد که در روغن
 گرم کند و چون در اصل بچکانند ادراسن یا روده را نازده و شش و قلع و کچ و نافع است و با یک کلاه در روغن
 و نافع است و در **روغن سفیدان** قصبه از زهره و قلع و کچ و نافع است و با یک کلاه در روغن
 بر کمر و از هر اهل اسن قزو یا نازده و شش و قلع و کچ و نافع است و با یک کلاه در روغن
 دیگر صاف کنند و با روغن بچوشند تا آب برود و روغن بماند **روغن تازه بنیر حبه** او را نام

روغن عقرب

روغن ناری

روغن تازه بنیر حبه

از عود زعفران

بخ درین

بچشم ریونند اگر گفته و بخیه در کینه و با او بود و دیگر در مری آب بچشم و زمان
 ریونند را بدینست با لیه تا شیره تمام باز دهند بعد از آن صاف کنند و بچشم ریونند
 بچشم انداخته بقرام آید شیره باز در دم با جرم کلاب بچشم ریونند و در
 حکم را سود دارد و سده بکشاید و طبع را نرم و در **معدن آن** ریونند چرخ بر
 تر بخیه بغلیخ فشقی تخم کاسه نیم کوفته از هر یک بیت درم غار غیون مغز
 ابل مجموع را در دو من آب بچشم انداخته ریونند و سده درم و دو دانگ ریونند کوفته
 اضافه نمایند صاف کرده با یک چهار یک که دیگر خفته چنانکه رسم است بقرام
 آورند **سکین بر سر معدن** سده بچشم ریونند و بول بر انداخته و بچشم ریونند
 بود **معدن آن** تخم کاسه را با نه تخم کاسه از هر یک بیت درم تخم از هر یک بیت درم
 بیخ کاسه پوست خج را با نه از هر یک بیت درم مجموع نیم کوفته در سه طالع آب بیت
 درم سر کشیده از روز بخیه و روز دیگر بچشم انداخته و بچشم ریونند بقرام آورند
سکین زمانه تنه حرقه و حکم و معده کرم را سود دارد و فستق خسته نه **معدن آن**
 آب را شیره برین روزی از هر یک نیم بچشم انداخته بقرام آید و در روز دیگر بچشم ریونند
 سر کلاف یک خفته سفید اضافه نموده بچشم انداخته بقرام آید اگر بچشم ریونند
 قرمزدگندش **سکین سر معدن** معده و حکم را قوت دهد و شتهای مفلح آورند

سکین ریونند
درع دیگر

سکین ریونند
تخم خیار و تخم خربزه

سکین زمانه

سکین ریونند

در سه بچشم

در سه بچشم ریونند و قهارا مفید بود و طعم گرم کند **معدن آن** آب به صاف کرده
 بچشم ریونند و بچشم ریونند و بچشم ریونند و بچشم ریونند و بچشم ریونند
 آب لیمو به صواب بود **سکین بر سر معدن** که همین فایده دارد **معدن آن** آب بچشم
 نفعال کرد کلاب آب لیمو از هر یک سر نفعال بچشم ریونند و بچشم ریونند
 صلابت بر سر را دفع کند **معدن آن** ریونند غار غیون قوه پوست خج کربک
 درخت بید کربازج افیون غاف تخم کاسه نیم کوفته از هر یک بیت درم در آب
 و یک چهار یک که دیگر خفته بقرام آورند **سکین بر سر معدن** که در است
 فستق و خمار را نافع بود و صغرا دفع کند و در سال صغرا و بزرگ را با نه از هر یک
 که ابله بدیده آید نافع بود **معدن آن** سر کلاف از هر یک یک چهار یک که دیگر
 سرخ بچشم ریونند درم سر کلاف از هر یک یک چهار یک که دیگر بچشم ریونند
 و با یک خفته بقرام آورند **سکین بر سر معدن** با جرم کلاب و معده و نافع بود
معدن آن افیون و درم درم سفید فستق خسته از هر یک نیم کوفته درم کافور و زبان بر شانه
 تخم کاسه را با نه تخم کاسه نیم کوفته پوست خج کاسه از هر یک نیم کوفته درم کافور و زبان
 سرخ کافور از هر یک نیم کوفته درم کافور و زبان سرخ کافور از هر یک نیم کوفته درم کافور و زبان
 عقربا همین سرخ و سفید با جرم سفید فستق خسته از هر یک نیم کوفته درم کافور و زبان

سکین ریونند
سکین ریونند

سکین ریونند

سکین ریونند

صفحه ۱۸۵ طباشیر کلایه کل از نخل ختموش شادنج دیگر شخم خود اندر یکدیگر
 مرغان کهر باورید مسفته شخم شمشیر بربالتساق قاصاصه فیه اسل انهر
 یک س درم بزرقلونا نیت درم افین صبر درم مجموع کوفته و بخیه سوار بر نخلونا
 مسفوف سانه نریه درم آب بیدان آب آب بر کفر خوارات و شسته نریه
 مس درم کنز راضا فیه آن دار و نهانید **نوشه ۱۸۶** صغف معد و امعا و اسهال کرا
 نافع بود **نوشه ۱۸۷** انار و اندر بریان کرده درم بلوط ساق نریه کره و دیگر آب اسس
 کشیز خشک بریان کرده خربوب کرد کنار اندر یکدیگر درم عود دهم نیم درم آله مسفر
 یک شغال کوفته و بخیه آب استعالاناید **نوشه ۱۸۸** **نوشه ۱۸۹** انار مسفوفالت نریه کوبیده اسهال
 مرار و موریان نافع باشد **نوشه ۱۹۰** بزرقلونا تخم ریحان تخم مروث شخم حاصل بر بریان
 کرده مسعرب کل از نخل شمسار کوفته و بخیه سوار بزرقلونا و تخم ریحان و تخم مروث
 یکدیگر میازید نریه درم بارغن کلایه و ام چرب کرده بجلاب نریه کرده و خربوبه
نوشه ۱۹۱ جسته خربوب و امعا و شخم نافع بود **نوشه ۱۹۲** شخم خربوب شخم خربوب
 نیم درم شمشیر بریان کرده درم مسعرب کل از نخل یکدیگر درم کوفته و بخیه نریه
 درم در صبح و سه درم در شب آب که بکشیر و کل از نخل و صحن عرب در آن مسفوف
 باشد نافع بود **نوشه ۱۹۳** سنگ بنید و صغف معد و امعا و اسهال کرا

زنجبیل

نخیل نامار دانه بریان کرده از شکمفی آردن را از هر یک دو درم نبات سفید نیم
 کوفته و جخته شربت کیمیا **سفوف** شکسته نبات دانه انهنال و سورانی ف بود **سفوف**
 ساقه درم حب الاس نامار دانه بریان کرده از هر یک پنج درم خوقین نروده درم صغریا
 گلف را از هر یک دو درم کوفته و جخته شربت کیمیا **سفوف** سورانی ف تفرس و فاسل و وق
 الس را ف بود و **سفوف** سور بخان مغیره درم سنا عک سفوف درم پوست
 حلیله رز درم و بادام شیرین مغش از هر یک سه درم زعفران نیم درم مقونیا یک درم
 قند سفید درم و اگر او دمنه بود تر سفید تحقیق اضافه نمایند و مقونیا نیم درم
 اضافه کنه **سفوف** **سفوف** رسول را بغایت ف بود و بنویسند **سفوف** سرطانی نه بر
 سوخته دو درم کل فیر صغریا فخشش سفید سیاه مغش خربزه از هر یک نیم
 درم کوفته و جخته شربت کیمیا با شرباب شیرین یا شرباب فخشش ف بود
سفوف که سکه کرده و دانه اطفال را با که که **سفوف** نوزخم خربزه صغریا
 تاش مندرس در کوفته و جخته شربت نیم درم نیکه درم **سفوف** که خصفان ها را ف بود
سفوف کل از سر کشر خلک از هر یک درم شیر سفید که با از هر یک نیم درم که فیر نیم درم
 کوفته و جخته با دغن کا بدیند **سفوف** که از سرطانی حیر اسکندر فقه بود در
 دما سرده و در زیر روتر و دسوس و نیسان را دفع کنه و طعام بستم کنه و بوردن را

غرف عبد الرحمان

سنگد

سفر الطین یارب ہر

خوارزمی و ابن سینا

پنجم

نوف درشت

مغروف ساق

سفر و سیرت

سقوط سلطان محمد

بخندرم

سفر

مغروف

سفر

بازدید

سورسختی

مخمد

نور علی بیگ

دو درم صندل و عود است که از هر یک سه درم حجر البودیش درم فندقیه شاد است
 درم کوفته و بخیه شری و درم باب بخود سیاه **سغوفی** که در ساقه شکم بندد **سغوفه**
آن شاه بود سه درم و از پوست مار از هر یک چهار درم که در ساق شکم درم حب الاس
 صفت آن کوفته و بخیه شری و درم باب بخود **سغوفی** که در ساق شکم از هر یک یک درم
 خشی نشو درم تخم کاه و بخیه درم زعفران و آنکه نبات است که کوفته و بخیه شری یک درم
سغوفه که کثرت در بدن را غلبه را دفع کند و معده را قوت دهد و اشتها را
 آورد **سغوفان** از بنای تخم کرفس بره کرنا، نخود از هر یک یک درم که در ساق شکم از هر یک یک درم
 مغشوره درم نبات نوز و فعال کوفته و بخیه شری **سغوفه** که دفع غلظت را کند
سغوفان طبخ شری شش میون کند از هر یک یک درم جوهر السوس درم کوفته و بخیه شری
 درم آب شکر شری شش **سغوفی** که قوت و ملو را قوت دهد و نفس را
 دفع بود **سغوفان** صندل و عود است که از هر یک سه درم و آنکه خشی سیاه تخم کاه و تخم
 خشی از هر یک شش درم صندل و عود درم طبخ شری سکر البودیش از هر یک یک درم و درم کل
 تخم خیارین تخم خرفه از هر یک یک درم تخم کاه و تخم خیارین عصاره لادن الحبل
 کل تخم کل از هر یک یک درم چهار درم زعفران درم کوفته و بخیه شری و درم
 شغال با نم و آنکه کاه و درم و آنکه را از الرطبان بنشاید شش شری و تخم خرفه

سغوفه

سغوفه سوم

بیت درم

سغوفه

سغوفه

سغوفه

بخار است

نافع بود

نافع بود **سغوفی** که با درم کوفته و بخیه شری و درم **سغوفان** تخم کرفس از هر یک سه درم
 اسارون قطره بویه شری از هر یک یک درم و درم زعفران درم شکر سیاه از هر یک یک درم و درم
 تخم کوفته و بخیه شری که فعال **سغوفه** که اسهال را معالجه کند نافع بود **سغوفه** که اسهال را معالجه کند
 اگر کاه را در سجد از هر یک یک درم و درم کشتیر خشک بریان کرده و بخیه درم قزوین شری قزوین
 بویه شری از هر یک یک درم که در ساق شکم از هر یک یک درم که در ساق شکم از هر یک یک درم
 کوفته و بخیه شری و درم **سغوفی** که خورشید را نافع بود **سغوفان** درم الاغین شاد
 مغشوره شش تخم کرفس از هر یک یک درم صندل و عود درم مویش درم کاه و تخم کاه و درم کوفته
 و بخیه شری یک درم تخم کاه و بخیه شری شش **سغوفی** که اسهال را معالجه کند نافع بود
 معده و جگر و دل را قوت دهد و عوارض شکم را بکشد **سغوفان** که اسهال را معالجه کند
 درم لب سوزنه کنی و بخیه شری و درم کل از هر یک یک درم قزوین شری قزوین شری قزوین شری
 تخم حاض بویه شری از هر یک یک درم تخم مویش درم کاه و تخم کاه و درم کاه و تخم کاه
 درم کاه و بخیه شری از هر یک یک درم تخم خرفه از هر یک یک درم تخم خیارین عصاره لادن الحبل
 که از هر یک یک درم طراشیت کل تخم کاه و تخم کاه و درم کاه و تخم کاه و درم کاه و تخم کاه
 افاقه مغشوره از هر یک یک درم بویه شری و درم کاه و تخم کاه و درم کاه و تخم کاه
 ساند **سغوفی** تخم حاض از هر یک یک درم تخم مویش از هر یک یک درم تخم کاه و تخم کاه

سغوفه

سغوفه

سغوفه کبر

سغوفه کبر

یک درم

یک درم

سغوفه کبر

مفوض

جایگاه کنند زن البت **سفره** که بول بزند و وقت بل باغ بود **سفره** منفرم
جیابین منفرم که در تخم زنده خفاش نشسته که از آب استخوان هر یک درم در آب لیمو
دو درم فند سفید برابر دو پیس شربتی درم آب خفاش نبوشند **سفره** که قیام
نفع بود **سفره** کلایر شربتی عربی که درم الاغون کند از هر یک بخندم گرفته و دخیله
با دو درم آب نبوشند **سفره** که قیام را دفع کند **سفره** که در مسکه از هر یک بخندم
نام مستقیم از ران بزند و درم فلفل جو یا سیاه سه نفع از هر یک بخندم
پوش مرغ زنجبیل از هر یک درم کلایر شربتی درم سیاه از هر یک بخندم
سازند شربت درم **سفره** که انوشه بین و تهرات رویه باغ بود **سفره**
انبوشن تخم کرفس زیره کرنا استخوان از هر یک درم فلفل سفید دو درم تخم فلفل خندم
کوفته و دخیله در صیاح و شام یکفقال **سفره** که بین فایسته دارد **سفره** مسکه زیره
کرنا بخورده فلفل سفید و کلایر سفید و دخیله با نبات سفید برابر درم و سه نفع
سازند **سفره** که صداع گرم و خشک را دفع بود **سفره** آب کاغذ برودن بنویز از
هر یک جویر شنبه درم و دو جویر که یک مرغ مسکه درمی بچکانند **سفره** که کبر و چشم
اعمال باغ بود **سفره** که درش حصف که از هر یک درم سه نفع از هر یک بخندم
کوفته و دخیله فلفل سفید و در وقت حاجت بشرب و درم و در وقت بنفشه با وام

سوط بالسهوط

سفر

سفر

2

عقود

عن

دینے کا نام

سور

سحر

سور

22

۵۰

65

25

سورة

42

و در بی چکانه **سوط** که صداع میوزیگی و دور از رافع بود **صفحه** صبر کند ز حصف ک
 جذبه تر ز عفوان دار و نقل فصل سفید از هر یک در یک درم یک شیم درم کوفه و خنجر
 آب در زنجوش سه شش جها سازند و در وقت حاجت آب در زنجوش بناید و بی
 چکانه **سوط** که کوفه و لغوه را سود دارد **صفحه** آن درم کف آب در زنجوش
 یا آب سداب است یا چکانه یا با جذبه تر یا با عمل در نیمه چکانه **سوط** که صداع خا^{ضار}
 نیکو بود **سوط** در رافع غش با دام رافع نوز در غش که دو آب و آب می میزدن
 مسا در نیم درم کوفه و در بی چکانه **سوط** که فاع و لغوه را نیکو بود **صفحه** هر نیم
 بوزه از بی مسا در آب چخند رحل کرده و در بی چکانه **سوط** که تشویه دارد از رافع
صفحه رافع با دام آب در زنجوش در بی چکانه **سوط** که سر سام و صداع خا^{ضار} را
 رافع بود **صفحه** آب شور و عرق سید صندل کافور بنیکه یکم مخلوط ساخته و در بی چکانه **سوط**
 که صداع و سیان در را سود دارد **صفحه** آن جزو بود از ریشه تر که در نقل زنجوش از هر یک
 یک نقل بیسانه چهار نقل کوفه و خنجر و آب در زنجوش در بی چکانه **سوط** که چنه
 خا^{ضار} ز بسیار رافع **صفحه** آن بیسانه که در زبان از هر یک یک درم زره که خا^{ضار} است
 کافور از هر یک دو انگشت ز عفوان نیم درم که نشتر درم یک که دو غش کل نه و در بی چکانه
 که این فایده دارد و **صفحه** آن در غش شیلج با بران از هر یک درم سنگ طراش

شرح و تفسیر از هر یک سه درم با سرکه و روغن کلین در نیم گلاب **سوط** که فایده
 و تفسیر و جمیع امراض زده که در سر و چشم نافع است **مصلحان** حنفی که با بر آن از
 هر یک دو درم عدس قوی از هر یک چهارم مغز عرب سداب زده کفکند با کوبیده
 جند بیدستر شوز از هر یک سه درم نبات سفوف از هر یک از صبر و فلفل از
 هر یک نیم درم کوفته و بخیته با آب لیمو قرصه با زنده هر یک مقدار عدس و در وقت
 حاجت یک انگشت آب بر خیزش از روغن بنفشه با دام سداب در پی چکانند
سوط که عاف مایه زار در **صفه** کافه کوفته پوست تخم مرغ سوخته آفابا
 زار و سیر در هر یک انداخته و سوخته پوست آن را زرد کند و روغن صندل صحنه
 شاد رخ سوط کافور از هر یک قدر یک سکه روج در پی چکانند **سوزن بخار**
 صغیر دندان ناراض بود **مشتان** سوربخان و نقل سعد که زاج بکشد
 بید زرد صندل غصه کلین مغز کوفته و بخیته سوزن سارند **سوزند**
 که همین خایه دار **صفه آن** پوست بید زرد یک بند از از هر یک چهارم فلفل
 با زرده درم و از صبر سعد از هر یک سه درم شب بانه ساق از هر یک دو درم
 عاقر قرحا صفت درم فلفل در دار و فلفل آنکه زعفران از هر یک درم
 کل که سه مثقال فلفل کلید از هر یک چهار درم از بنا و شاد زرده درم

سنون سورجی
قال ذکر سنون

کوفہ

کوفته و بخیه سنون سازند **سنون که** قاطعاً صحیح و دندانانی **صفت آن** شش
کوفته سوخته که با نجس سود بسبب الطیب از هر که چهار دم نکند از رانده و کوفته و بخیه
سنون سازند **سنون که** دندان از هر که پاک کرده **صفت آن** نکند از رانده جو
سوخته زنجار الجوسمان مقوی سازد و کوفته و بخیه سنون سازند **سنون که دندان**
مغز که را حکم سازد **صفت آن** کلن ریش یا نه اما قاطعاً کوفته و بخیه سازد و سنون
سنون که که اینها فایده دارد **صفت آن** شب یا کلن که رانج سازد و کوفته و بخیه
و مغز کرده و باید که کوفته و بخیه سنون سازند **سنون که** فایده و جبهه و جبهه
که بآن از هر که باشد **صفت آن** تخم فود که کوفته و باقی مدس منتر صند
عاقوقا کا فور سازد و کوفته و بخیه بر آن افشانند و بعد از آن که کلاب هر که یک عدد این
کوفته داشته باشد **سنون که** که خج دانه آن کشت کند و قطع سیلان دم کند **صفت**
آن شش که زن سوخته نکند از رانده سوخته پوست سبیل زدن و باقی کلن از هر که
دور هم کفنا سازد و کوفته و بخیه سنون سازند **سنون که** که خج دندان را حکم سازد
صفت آن کف در برابر رانج و هر که اندک کفنا سازد شش بی ابو کوفته و بخیه
سازند **سنون که** که در دوس را طبعش کند و بخ دندان را حکم کند از رانده و خج زدن باز دارد **صفت**
و باید بیلد آنکه منتر کلن ریش یا نه اما قاطعاً کوفته و بخیه سنون سازد و کوفته

[illegible]

از هر یک چهار درم گرفته و بخیه سئون سازند **سنه** که خون زدن از ج دندان باز دارد
 و لثه را محکم گرداند **صفه آن** کلک را از محضه از هر یک سیدم صاره طبعه الشیش کل مخوم
 ابراهیم از هر یک در دوازده درم گرفته و بخیه استعمال نمایند **سنه** که دندان را سفید گرداند
 و بوی زدن خوش کند **صفه آن** زله بجز دو درم بکریان کرده و دو درم عود خوش بوی خوش
 سفال چینه کرازم کلن عاقرقرا و فلفل و ج کل مرغ سعادتی از هر یک یک درم
 طویل مسک جالاس از هر یک سیدم درم گرفته و بخیه سئون سازند **سنه** که در وقت دارد
 از شکم بکارد و شستن بر دندان و دهن و بیخ دندان نشاندن خوش که از آن دارد
 هم رسد بکند و اگر بچشیده باشد و استعمال نایند اصطلاح آورد **صفه آن** زداخه
 مدوج مرکب که در کد رسد کل مرغ سئون دم الاغ و بن اندوسا در گرفته و بخیه استعمال
 نمایند **سنه** که فلاح را نافع بود و بوی زدن خوش کند و بیخ دندان را محکم گرداند **صفه آن**
 شیشاق امیت بکثیر حکم کل لسان امل پوست بیلز و زو کلن از هر یک یک درم
 کرازم شیشاق بانه مسافر گرفته و بخیه استعمال نمایند **سنه** که لکله و دما صور
 بیخ دندان از فلاح بود و خون فتن باز دارد **صفه آن** منوشت در بیخ سئون
 از بیخ مرغ عاقرقرا مسافر گرفته و بخیه استعمال نایند **سنه** که دندان متحرک را
 محکم سازد **صفه آن** منوشت شیشاق بانه کل مرغ سعادتی و ساق پوست ابر

نرش



نرش استخوان بیلز و زو کلن از هر یک مسافر گرفته و بخیه مرغ سعادتی
سنه که لکله و دما صور باز دارد **صفه آن** پوست از نرش و غیره استخوان بیلز
 زو از هر یک سیدم درم از کلن شیشاق کافه سون عاقرقرا از هر یک درم ساق
 بیلز درم بکند و شستن در از هر یک سیدم گرفته و بخیه لکله و دما صور باز دارد
 سیدم بکند که بوقت طافه دیگر باره بکوبند و استعمال نمایند **سنه** که اگر سرفه درم
 لثه را نافع باشد و دندان را از هر یک یک درم گرفته و بخیه استعمال نمایند **صفه آن** پوست از هر یک سیدم درم
 ساق شیشاق بانه از هر یک سیدم گرفته و بخیه استعمال نمایند **باب الششین**
شرب الششین معده را از اخلاط فاسد پاک گرداند **صفه آن** فستین و کبر
 خندرم و زنی کل مرغ سئون از هر یک سیدم درم در دوازده درم ساق بیلز و زو کلن از هر یک
 و بیکر فقه سفید اضافی شود و بگوام از **شرب الششین** و بیکر معده ضعیف
 بکوبد و سبب زردی و دار و بلیغ را نرم کند و با دما صور و رادف کند **صفه آن**
 فستین و دما صور درم سببیت درم مرغ سئون در دوازده درم ساق بیلز و زو کلن از هر یک
 و بیکر فقه سفید بگوام از **شرب الششین** و بیکر فستین و بیکر درم بیلز و زو کلن
 مرغ سئون از هر یک سیدم درم سببیت از هر یک سیدم درم بیلز و زو کلن از هر یک
 سببیت از هر یک سیدم درم سببیت از هر یک سیدم درم بیلز و زو کلن از هر یک

ه

زایل کند **صفحه آن** صد عدد و شش بخش بزرگ صندریه است بم کوفته کند و با دوزخ بهر آب
 باران به برزند و به بالا نیند یکم نیم تند بقوام آورند و اگر بخاش بیا پودت به برزند و شغال
 تخم تخم کوبند و به برزند و با کج خند بقوام آورند و لیکن با پودت آواز نرسد **شراب**
 معده و دل را قوه دهد و دوزخ را سب کند و اسهال صغیر را بر دارد و **صفحه آن** سیب
 اصفهانی اندرون و بیرون با کز کرده در آن سکنین یا چوبین کوبند و ده درج آب بزنند و بپزند
 و بچوشانند تا به دوزخ آید و یکم خند صندریه اضافی نموده بقوام آورند **شراب به** در قوه
 دهد و معده را قوت دهد و اشتها را طعام آورد و بازید کند و طبع به بند و دوزخ و غشای
 دوزخ دارد **صفحه آن** به ترش و شیرین را اندرون با کز کرده بچوشانند آن را بپزند و یکم
 خند اضافی نموده بقوام آورند **شراب نیلیس** اسهال صغیر را با دوزخ بهر آب باز دارد
 و شکم کنت بند و معده قوه دهد **صفحه آن** ریاس اسهال و اسهال به کز و چوبین
 بیدارند و در آن سکنین یا چوبین کوبند و آب آنرا بپزند و بچوشانند تا به دوزخ آید و
 زمانه بگذارد و بکوبد و به بالا نیند و به کج خند آب یکم خند صندریه اضافی نموده بقوام
 آورند **شراب حلاض** صغیر اسهال کند و دوزخ باز دارد و معده و دل را قوه دهد و خفقان کم
 دوزخ باشد **صفحه آن** حلاض چغندر شغال خند صندریه چنانکه بهر صندریه بپزند
شراب لیمو معده را قوه دهد و اشتها آورد و صغیر اسهال کند و دوزخ باز دارد و دوزخ را

قوه دهد **صفحه آن** به کز و شراب حلاض **شراب زرش** شکم کنت بند
 دوزخ را قوه دهد و اسهال کز را بر بند و دوزخ کند **صفحه آن** استخخ بخند و بپزند
 تا بنصف آید و کفند و آن بپزند و با دوزخ خند بهر آب **شراب حوزة** شکم
 کنت بند و دوزخ کم و اسهال را بر دارد و دوزخ کند **صفحه آن** آب غوره بپزند و بچوشانند
 تا بنصف آید و زمانه بگذارد و به کوبد و به بالا نیند و به کج خند صندریه اضافی نموده بقوام
 آورند **شراب حوزة** معده را قوه دهد و دوزخ را قوت دهد و دوزخ را بر بند و دوزخ کند **صفحه آن**
 حوزة را خند صندریه از هر یک در دم بنال الطیب قرض معصک حوزة بود از هر یک در دم
 مجموع نیم کوفته در یک کتان بریزند و به کج خند کلاب بچوشانند و کیه را بپزند تا باند
 تا وقت بگذرد و به دوزخ خند بقوام آورند و آب کلاب به سر آن بریزند و بکوبد و به
 بچوشانند تا بقوام آید و دوزخ بپزند و نیم در دم شکم دوزخ در آن حل کند **شراب لیس**
 معده را قوت دهد و اسهال بر دارد **صفحه آن** حلاض لیمو زرد و خشکانه هر یک بچینه
 در دم قوط طراش از هر یک در دم آب به آب استخخ را به هر یک بچینه و در دوزخ را
 کوفته درین آبها بچوشانند تا به دوزخ آید و به بالا نیند و بکوبد و به کج خند بقوام آورند
شراب حلاض شکم کنت بند و دوزخ کم و اسهال بر دارد و دوزخ کند **صفحه آن** حلاض کوفته بچوشانند
 تا به دوزخ آید و به بالا نیند و به دوزخ در آن ده خند صندریه اضافی نموده و دوزخ طبع اضافی نموده

مخبر

کتابخانه

7

که اندام **صفه آن** بنیچر خوب و در رنج مزاج بی برزند با یکدیگر و نیم بالند و با یکدیگر نخورند و سفید
که در رنج مزاج بی برزند با یکدیگر نیم بالند و در هر روز را بدست بالند و صاف کنند و یکدیگر نیم صبر
آن کنند و در اینجه و در خلیجان و در نقل و سیب الطیب از هر یک یکدوم نیم و عنبران نیم دوزم
کیسه کرده و در آن اندازند و بپوشانند با بقوام آب شربت بختقال **شراب سفید** ذات
الجب و ذات الریه و بت مسرفه و صداع و در چشم و در دهان که در رانغ بود و ببول بالند و با
نرم کند **صفه آن** سفید تازه و یکبار یکدوم نیم بالند و با یکدیگر قند سفید بقوام آورند
و اگر شربت تازه نباشد یکدوم نیم سفید خشک کنند و با یکبار یکدوم نیم **شراب سفید** صلیع
حار و تبهار صغیر و مسرفه و ذات الجنب و ذات الریه رانغ بود **صفه آن** کلینیک و غیر
یکدوم اگر تازه باشد یکبار یکدوم نیم بالند و با یکدیگر قند بقوام آورند **شراب غلبه شرا**
و با یکدوم صعب و در کسینده مسرفه غلبه خون رانغ بود **صفه آن** غلبه و با یکدیگر چهار یک
در دوز مزاج بی برزند و بدست بالند و صاف کنند و با یکدیگر قند سفید بقوام آورند **شراب**
کاذبان و لا باقوة و لا سواد و لا مزاج را بغلیانی نفی بود و خفقا **را** زایل کرد و اند
صفه آن کاذبان تازه یکدیگر با یکدیگر قند بقوام آورند و بت متقال کلابه ران ازین
و فرود کند و اگر کاذبان تازه نباشد یکبار یکدوم نیم **شراب** با در بخورد و لا
سود و در خفقا با در رانغ بود و در خوش سودای را زایل کند **صفه آن** با در بخورد

کلیف انقباض را با سه
نترتیب از زنده به نترتیب از املا

بود و بخواهد تازه بپزند و بپزند و با یک قند سفید نهند و بپزند و اگر تازه
 نبود و بخواهد خشک کند **شراب بطلید** او با عسل مفصل را و بپزند و بپزند و بپزند
 و طبع را نرم دارد **صفحه آن** بعد از دو صد عدد و نیم کوفته در ظرفی که آب است
 آن را بزنند و بپزند و دیگر آب بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و آب قل
 و دیگر با هم بپزند و صد نجاه شغال را بپزند و در آن حل کنند و صاف کرده و بپزند
 کنند و بپزند و در آن دو روز بپزند و بپزند و بپزند و در آن حل کنند **شراب آن**
 که فواقی است نه فاسد بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 کنند و از هر یک ده درم در دو فراسخ بپزند تا بپزند و بپزند و بپزند
بهترین را بیک کرده و در آن با یک قند سفید آن را بپزند و بپزند و بپزند
 و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 و مفصل را سود دارد **صفحه آن** پوست خج کانه پوست خج کانه از هر یک ده درم
 را با زبانه تخم کرفس پوست کرفس از هر یک ده درم تخم کرفس در آن بپزند و بپزند
 و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 نافع باشد **صفحه آن** در قیاس کرفس تازه نیم درم فراسخ بپزند تا بپزند و بپزند
 و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند

صفحه آن

بیت درم

جنان کند

بخان کند تا بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 یا آب بزنند و بپزند **شراب قوت** در دو کلو و خاق را نافع بود **صفحه آن**
 قوت بسیار بکند و صاف کند و بپزند تا بپزند تا بپزند تا بپزند تا بپزند
 سر رطل قند سفید اضافی نه درم و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 و خفقان را در آن از یک کلو و بپزند **صفحه آن** عسل در دو فراسخ بپزند و بپزند
 اگر بر دارند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 نیم درم **شراب آن** بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 معده را قوت دهد و اسهال را بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 کفر و قند سفید نیم درم و آب بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 سوده اضافی که در شربت سر درم **شراب آن** که نافع بود و جسته اسهال و معده و بپزند
 آب را و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 شغال کلاب قند سفید از هر یک ده درم شغال بطریق معده و بپزند **شراب آن**
 در بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 باره و نافع بود و با هر یک از آن ده درم آورد **صفحه آن** از بپزند و بپزند

بپزند

یک درم

ریت بر

آب پیکران خیس اند ششمانه نوزاد بعد از آن در دیکه سنگی بچشانند بنصفی
 آید صاف کنند و بچان و جع مصحح اند که در دم زعفران صلیب کرده کیده بر دم
 نمایند و با خند سفید ترست سانه بترتبه چهار درم **شراب طوطی در دم** مع و اخلا
 و صداع و جع الارض و ما یکره آب آن بر دست بسته ناف بود **صفه آن** اسطوخودوس
 بر سب و شان عود القند از هر یک چندم سوزن نشسته پستان از هر یک پانزده دانه اصل کون و
 زبان را زبانه پوست خراج را زبانه پوست خراج کرفس تخم خفا کل ترخ از هر یک درم خشان
 و صاف نموده با یک خند سفید بقوام آورند سوزن از چهار ثقال مفت ثقال **شراب**
مقال پوست خراج کز را زبانه از هر یک بیت ثقال تخم کرفس اینون، نخود آب
 زهره سورجان از هر یک درم پوست خراج کرفس بیت درم خند سفید کیم طریقی بهیو
 بقوام آورند **شراب سول** سوداء غلیظ را نصف و بهر و سه به کشاید و با بکشد
 و سودا الفیه و استقا و جع الارض آورده را و جکر و معده را ناف بود **صفه آن** پوست
 خراج را زبانه پوست خراج کرفس پوست خراج کاسرا از هر یک درم و در بنفشه
 نشسته پوست خراج کز پانزده درم میکند و این صحت را زبانه تخم کرفس تخم کاسرا از هر یک
 بیت درم اینچیز زرد بیت لانه سوزن نشسته جمل و اند فقا و الاذخوب الطلس سارون سفید
 از هر یک درم خند سفید بطریقی مهو و ترست سانه **شراب کز** در دست ناف

بود

بود و باه را قوت **در صفه آن** کز را بکرده شسته و ز سرش را بیاورند از آن درم کنند
 در دیکه سنگین اندازند و آب بر بالتر آن ریزند و سر دیکه را بکلی خیمه کزین بچا
 بخاراند و بر سر آن زرد و آتش آتس بریزند و بکشد از آن سر و دیکه پس سر دیکه شود دیکه
 بالنده و آب آن را بکشد و صاف کنند و با نیم وزن آن عمل در دیکه و سبیل و غولجان
 قرضل و از جبر از هر یک درم زعفران نیم درم تخم کون و کون در دیکه از آن درم طوطی
 برست بالنده و بچشانند بقوام آید **شراب جالاس** نخود دیکه آتس معشر ثقال جالاس
 دو ثقال پوست خراج انجبار کل رک کل سرخ تخم حاض بر از هر یک درم درم برست برین
 کلاب از هر یک بیت ثقال شراب صندل سر ثقال بدستور مهو و ترست بریزند
شراب انجبار اسهال و سوزان و نفخ الدم و سیلان طث را ناف بود و معده و کبریا
 قوت **در صفه آن** صندل سفید و سرخ سایده از هر یک غنی ثقال انجبار مفت ثقال
 آقا قیا سر ثقال خند سفید نیم فرم بطریقی مهو و ترست سانه **شراب** که جند اخلا
 و اراض سودا و راناف **صفه آن** تخم کاسرا تخم خند سفید کیم طریقی بهیو
 درم کز و زبان سر درم اریس و درم نیم اصل السوس نیم درم را زبانه سفید خشتی از هر یک
 سر درم نیم درم شش ثقل از دیکه کلاب آب سیب شیرین بچشانند و بنفشه آید بیک خند
 سفید بقوام آورند **شراب خند** بغم را دفع کنند و سر درم را ناف بود **صفه آن** بخجل

و با مسکه

سودا

سداق

منقط

تلقا رخسار از هر یک چهارم مس سوخته چهارم افیونند عفوان از هر یک در هر یک یک
شیاف سازند **شیاف اصفیافیون** در هر یک را نافع بود و در صعبان شبانه و غیره
کند **صفاد** صفاد از زرشک در مس صغیر چهارم افیون که از هر یک در هر یک
سفید و پیچیده و سفید سازند **شیاف اصفیافیون** ابتدا در نافع بود **صفاد**
صفید از زرشک در مس از زرشک در مس پیچیده و سفید سازند
رخسار سازند **شیاف کلخ** این نفع را محرز کرد که ترتیب داده و در نافع
بود و حده آن کمتر از حده اچیز و بهترین دیکو ترین شفاست و در دیت **صفه**
آن کل رخسار صفاد عفوان صفاد از هر یک در نافع بود و در صعبان شبانه و غیره
بسیار شفا سازند **شیاف برید** در نافع بود و در صعبان شبانه و غیره
از زرشک در هر یک یک شفا در مس عفوان در هر یک یک شفا در مس کثیرا یک در هر یک
بجمله آب باران شیاف سازند و پیچیده و تخم رخسار در مس کثیرا یک در هر یک
نفع دیکو در نافع بود و در مس کثیرا یک در هر یک کثیرا یک در هر یک
نفع از زرشک از هر یک کثیرا یک در نافع بود و در مس کثیرا یک در هر یک
از هر یک کثیرا کثیرا یک در نافع بود و در مس کثیرا یک در هر یک
و در نافع بود و در مس کثیرا یک در هر یک کثیرا یک در هر یک

7

از هر یک شش درم قلع طار محروق ز کفار از هر یک درم آب زینب شش فاسانده
شش فاسانده با دما را بر آگه کند و آس ملحه را بشاند **صفحه آن** مس سخته
درم آقا قیاده درم کبر اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک درم آب بیدان شش فاسانده
شش فاسانده با فو بود جبهه با دما که در چشم بود و در حلق پیدا شود و هلا کردن کوشیدن
صفحه آن مس سخته افیون از هر یک یک درم نیم زعفران شش فاسانده از هر یک یک درم
مردار به مس سخته لب از هر یک یک درم و نیم و در لیس نخا یک درم آقا قیاده درم کوفه
و جبهه باب باران شش فاسانده **شش فاسانده** با فو بود جبهه با دما که در چشم بود
صفحه آن مس سخته اب زینب درم افیون از هر یک یک درم کبر اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم
چهار درم کدر نیم درم آب بیدان شش فاسانده **شش فاسانده** با فو بود جبهه با دما که در چشم بود
و هلاک نشاند و حلق را برساند **صفحه آن** اقلیا طلایه و نقره مر و از هر یک یک درم کبر اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم
مس سخته سر و اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم کبر اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم
یک درم آب بیدان شش فاسانده **شش فاسانده** با فو بود جبهه با دما که در چشم بود
صفحه آن اب زینب درم افیون از هر یک یک درم کبر اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم
افیون نیم درم کوفه و جبهه با دما که در چشم بود و در لیس نخا یک درم آقا قیاده درم کوفه
از هر یک شش درم کدر چهار درم اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم کبر اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم

دکون

و گوشت بر ویانده **صفحه آن** انش از هر یک یک درم کبر اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم
انش در آب حل کنند و با آدویه را کوفه و جبهه با دما که در چشم بود و در لیس نخا یک درم آقا قیاده درم کوفه
که بیدار آب با فو بود جبهه با دما که در چشم بود و در لیس نخا یک درم آقا قیاده درم کوفه
شش فاسانده **شش فاسانده** با فو بود جبهه با دما که در چشم بود و در لیس نخا یک درم آقا قیاده درم کوفه
مثال با فو بود جبهه با دما که در چشم بود و در لیس نخا یک درم آقا قیاده درم کوفه
از هر یک یک درم کبر اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم کبر اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم
تا یک چشم با فو بود جبهه با دما که در چشم بود و در لیس نخا یک درم آقا قیاده درم کوفه
از هر یک یک درم کبر اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم کبر اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم
مس سخته **شش فاسانده** با فو بود جبهه با دما که در چشم بود و در لیس نخا یک درم آقا قیاده درم کوفه
عرب از هر یک یک درم کبر اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم کبر اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم
جبهه با فو بود جبهه با دما که در چشم بود و در لیس نخا یک درم آقا قیاده درم کوفه
و به بالانده و با جوشانده و کدر ارند و غلیظ شود و فرو کرد تا سرد شود و درم شش فاسانده
از هر یک یک درم کبر اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم کبر اصغر عربی بنیل زعفران از هر یک یک درم
و غلیظ شود و کدر اساق بان سرشته شش فاسانده **شش فاسانده** با فو بود جبهه با دما که در چشم بود
صفحه آن زرد چوبیش و بچ مغول و بچ مغول شش فاسانده **شش فاسانده** با فو بود جبهه با دما که در چشم بود

عرب استخوان که در دم اثنی عشر سداب حمل کند و دارو را کوفته و بخیه بآن بسته و
 ششیا فسانه **شفا** که بر کوفته را بود و در وقتان قرص را بر **صفحه آن** شافع
 کوزن کوفته شسته سرب کوفته مغول از هر یک چهار درم توپال سوخته شسته و درم
 صمغ عربی سه درم فبول در ششیا فسانه **شفا** **مطلوب** قوالج یک یه و غیره صفرا را
 دفع کند و در وقت شافع بود **صفحه آن** سبکین مقل از قیاس ششیا فسانه که در شخم
 خفیل بوزنه ارضه مقویا تر جبال نیل ماسور صفی را در آب سداب حمل کرده دارو را
 کوفته و بخیه در آن بسته و ششیا فسانه هر یک درم و سه شغال غنیه **شفا** که در
 رشت و جمیع انواع مفاصل که بکسی که از برونیت شافع بود **صفحه آن** سبکین مقل
 مقل بوزنه ارضه اثنی عشر بجان شافع شخم خفیل شخم کوفته را از آن برونیت که در
 از زوت چند بیک تر از بنا و قطره هر سه سداب حمل کند و کوفته و بخیه بآب
 سداب ششیا فسانه **شفا** که در انواع مفاصل و برونیت شافع بود **صفحه آن** سبکین
 مقل و مقل از شخم خفیل بید از برونیت بوزنه ارضه از هر یک درم و شخم کوفته را از
 تر از هر یک درم و چند بیک تر درم آب که ششیا فسانه **شفا** **مطلوب** قوالج
 خفیل که شافع بوزنه ارضه کوفته و بخیه ششیا فسانه **شفا** **مطلوب** قوالج
 بکشد و طبع را نرم دارد **صفحه آن** بختیه و درم خفسر سه درم سداب که نیم درم

! باز رول

بختیه درم

نکته

نکته بر روی عسل خنجر شکر کج از هر یک درم ششیا فسانه **شفا** که در
 عمل کند **صفحه آن** بختیه و درم مقویا نکند بید از هر یک درم و بوزنه ارضه از هر یک
 سه درم و در وقت غنیه از هر یک بختیه ششیا فسانه **شفا** **مطلوب** قوالج بوزنه ارضه درم
 شخم خفیل مقل سبکین از هر یک بختیه مقویا درم شخم کوفته درم ششیا فسانه **شفا**
فریون صفی ششیه و سبکین مقل شافع بوزنه ارضه در وقت ده **صفحه آن** بختیه
 الصندرجال ششیه مقویا شافع کرده از هر یک درم و فریون چند بیک تر از
 سداب از هر یک درم مقل و درم آب که ششیا فسانه **شفا** که در مقویا بود
صفحه آن حلیت فریون از هر یک درم شخم کوفته و بخیه ششیا فسانه **شفا**
 که درین فعل کند **صفحه آن** سبکین مقل از هر یک درم که در حب القطن عاقره و سداب کوفته
 و بخیه بر رغن سبکین ششیا فسانه **شفا** که در استخاطی را شافع بود و بوزنه ارضه
 دفع کند **صفحه آن** سداب حمل از برونیت شخم کوفته و بخیه ششیا فسانه **شفا**
 از هر یک درم شخم کوفته و بخیه سداب ششیا فسانه **شفا** که در شخم کوفته
 بوزنه ارضه دارد **صفحه آن** که در از زوت درم الاخرین کفای سر مندرام مقویا از هر یک
 درم شخم کوفته و بخیه بید ششیا فسانه **شفا** که درین فعل کند **صفحه**
آن قسطو ریون و فریون شخم کوفته از هر یک بختیه شافع از نیم شافع از هر یک

الحب مقشر

شش شمع که آرد و بخورد و بر پنج استخوان بچسبند منقرض گردد بر این شرط
 کوفته و بخیه بمغاب جلد و نیز الکلیان بشمالند و صبح لیسون آب که بر شمع
صنعت که همین فعل کند **صفه آن** ایرسا قطره در آن کشیده شمع کوزن سوخته
 بپورده در نه اشق کوفته بآب جویا لند **باب الضاد ضما و التین**
 درم و صلابت طحال را نافع **صفه آن** مقل و درم انق در آرد با قلا
 که سسته آرد و بخورد الکلی الکلی بزرگ جلد با بونه ترس سبل الکلی از هر یک بخندم بکثیر
 از دیت چهار درم کوفته سوار صمغ و صمغ در روغن با بونه که دانه یا روغن
 سداب با دو و سه را اضاف نموده بر طحال نهاد و سوزد **صفه آن** نافع بود جسته و اورام
 معده و بکر **صفه آن** زعفران بهر از هر یک درمی آفستین سنبلیله از هر یک یک درم نیم کوفته و بخیه
 با بکر مژده کند **صفه آن** **صفه آن** نافع جسته و درم بکر **صفه آن** نفع
 جنان در حی العالم کل شرح صندل سفید از هر یک چهار درم قصبه الزیره و دو مثقال
 کافور یک درم با بکر مژده کند **صفه آن** درم بکر با نفع بود **صفه آن** جود که حیسانند
 نامهر اش و ج طیار خیر قنطاری از هر یک نیم درم آفستین در قنطاری صندل الزیره صندل
 سفید شافایت از هر یک نیم درم کافور و نافع کوفته و بخیه از لکته کنان باله و بر
 موش حلازه از **صفه آن** نفع بیهوش کند آرد جو آرد با قلا الکلی الکلی و بر

درم ۲
 درم ۳
 درم ۴
 درم ۵
 درم ۶
 درم ۷
 درم ۸
 درم ۹
 درم ۱۰
 درم ۱۱
 درم ۱۲
 درم ۱۳
 درم ۱۴
 درم ۱۵
 درم ۱۶
 درم ۱۷
 درم ۱۸
 درم ۱۹
 درم ۲۰

درم ۱
 درم ۲
 درم ۳
 درم ۴
 درم ۵
 درم ۶
 درم ۷
 درم ۸
 درم ۹
 درم ۱۰
 درم ۱۱
 درم ۱۲
 درم ۱۳
 درم ۱۴
 درم ۱۵
 درم ۱۶
 درم ۱۷
 درم ۱۸
 درم ۱۹
 درم ۲۰

کوفته و بخیه بروغن بچسبند با دوام مژده کند **صفه آن** درم بزرگ حلازه از هر یک دو درم سنبلیله
 چهار درم موم سفید بیت درم بروغن بچسبند مژده کند **صفه آن** درم بزرگ حلازه از هر یک دو درم سنبلیله
 آقا قیام کند رسد از قنطاری مصلی از هر یک نیم درم کوفته و بخیه بآب
 مژده کند **صفه آن** معده و بکر از هر یک دو درم کوفته و بخیه بآب
 آفستین از هر یک نیم درم از قنطاری مصلی از هر یک نیم درم کوفته و بخیه بآب
 بآب مژده کند **صفه آن** درم بزرگ حلازه از هر یک دو درم سنبلیله
 مصلی از هر یک نیم درم سنبلیله صندل از هر یک نیم درم کوفته و بخیه بآب
 بروغن با بونه یا نوزده درم بطریق موم و مژده کند **صفه آن** درم بزرگ حلازه از هر یک دو درم سنبلیله
 و در **صفه آن** مقل جویا لند نیم درم کرب از هر یک دو درم سنبلیله مصلی از هر یک
 نیم درم موم سدوم در روغن بچسبند یا نوزده درم صندل را در آب جکر کرده و با او دویه کوفته
 و بخیه اضاف نموده و با موم در روغن مژده کند **صفه آن** درم بزرگ حلازه از هر یک دو درم سنبلیله
صفه آن صندل نافع و سفید کل شرح شافایت کافور کوفته و بخیه بآب سنبلیله و لکته
 سرکه مژده کند **صفه آن** درم بزرگ حلازه از هر یک دو درم سنبلیله نافع و سفید کل شرح شافایت کافور کوفته و بخیه بآب سنبلیله و لکته
 سده بشکل سفید کند بوزنه اشق کل شرح شافایت کافور کوفته و بخیه بآب سنبلیله و لکته مژده کند **صفه آن** درم بزرگ حلازه از هر یک دو درم سنبلیله

درم ۱
 درم ۲
 درم ۳
 درم ۴
 درم ۵
 درم ۶
 درم ۷
 درم ۸
 درم ۹
 درم ۱۰
 درم ۱۱
 درم ۱۲
 درم ۱۳
 درم ۱۴
 درم ۱۵
 درم ۱۶
 درم ۱۷
 درم ۱۸
 درم ۱۹
 درم ۲۰

درم ۱
 درم ۲
 درم ۳
 درم ۴
 درم ۵
 درم ۶
 درم ۷
 درم ۸
 درم ۹
 درم ۱۰
 درم ۱۱
 درم ۱۲
 درم ۱۳
 درم ۱۴
 درم ۱۵
 درم ۱۶
 درم ۱۷
 درم ۱۸
 درم ۱۹
 درم ۲۰

[illegible]

نظر اصدعین
که نسخ علقه نوشته باشد

سازند

مفتی

بکمال ابرند

[illegible]

فساد زنده **فاد** که برین برکات اندازند جمیع اراضی اسرار فایده و **دور** **مقتضی آن** عقل
 از رقیب مقتضای مبعوث بدو و مقتضای لکال بطرف رفت روزانه بر یکدیگر مقتضای حکم کنند
 بختقتال روح و مقتضای فیون بختقتال قطع سبقتقتال آرد و مقتضای برکت
 روز و مقتضای روز و مقتضای سبقتقتال آرد و مقتضای برکت
 کوفت کجوبند و آنچه که نیست بکارند و بیکدیگر میروند و مقتضای سبقتقتال آرد
 که فرومعه را مانع است **مقتضی آن** فیون عنوان از هر یک بختقتال آرد و مقتضای برکت
 مقتضای سبقتقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد
 مسینه و چنین است **مقتضی آن** سبقتقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد
 بختقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد
 با بونه اهل ملک در سبقتقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد
 خبری فساد کنند **فاد** که اسال صفاد را مانع بود **مقتضی آن** برکتقتال آرد
 فاد و آمل لادن ساق آقا قیام حنفی که ساد کوفت و بختقتال آرد
 سازند **فاد** که رزق الامعائر غیر مانع بود **مقتضی آن** لادن ساد و بختقتال آرد
 از فرزند بختقتال نام از هر یک بختقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد
 مورد فساد زنده **فاد** که بولم را از یک **مقتضی آن** کل رزق کل محتوم صنع عباد

نمیدانند

نم

مخوف

کبریا مخوف و رقیب کل شریک کفار شریک کوزن کوفت و عصر رقیب الش از هر یک و درم
 از رزق و کوفت و بختقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد
 فاد کنند از رزق و آرد با فدا خطمی جلب از هر یک و درم زعفران بختقتال آرد
 تخم مرغ ساد کنند **فاد** که بکارند بیستمان بزرگ شود **مقتضی آن** ورق حرق آرد و مقتضای
 برکت سبقتقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد
 که **مقتضی آن** آرد و درم آرد با فدا خطمی جلب از هر یک و درم زعفران بختقتال آرد
 کثیر ناز و ابک سر مشرق محمود فساد زنده **فاد** که بختقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد
 فاد بود **مقتضی آن** آرد و درم سبقتقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد
 بیدور و رقیب کل ساد کنند **فاد** که اسال سبقتقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد
 از هر یک بختقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد
 سازند **فاد** که ضعف معده و وقت فاد و بختقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد
 حب الزهره خمستین قنر کنند و مقتضای لادن برکتقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد
 درم بختقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد
 سازند **فاد** که درم و سبقتقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد
 ساق و استخوان زرد و کوفت و بختقتال آرد و مقتضای سبقتقتال آرد

ظاهر بکارند که مانع
 علقه نشسته باشد

بلا بارت از مرغ الج

چو شسته بد حک کرده ضاوتند و باز بر دوش کاه و بر آن کرده ضاوتان نیز نافع
ضاد که گفت الماء را سود دارد **صفه آن** در دجوبه است که کوفته که در زیر کین
 سر کین کاه که از هر یک دو درم سعد بوده ارض زیزه که با مس کوفته تخم خنجر صبر
 سقوط بر قشقه الحار از هر یک کوفته و بخیه لبر که ضاوت کند **ضاد** که افراط طشت را
 نافع بود **صفه آن** عدس مغشوش است ترش باز در کور در دشت و کوفته و بخیه لبر که
 بر شند و در شش شکم و ضایع ضاوت کند **ضاد** که شیر نازد یا ده که ماند **صفه آن** اگر
 با فله در درم تخم با درم کوفته و بخیه لبر که ضاوت کند **ضاد** که کنگر
 که فیه در آن **صفه آن** شب با سه درم از درم کوفته و بخیه لبر که درم که
 ضاوت کند و بر فاجه حکم به بند **ضاد** که نفوس را سود دارد **صفه آن** اگر دجوبه درم
 اقبول سه درم بایب التعلیل ضاوت کند **صفه آن** لعاب شش و حنجره تخم مرور
 جوهر المرو و اگر دجوبه درم مس و کوفته و بخیه لبر که در دشت تخم ضاوت کند
ضاد که جمیع امراض منحل و انواع آنرا نافع بود **صفه آن** با نوره حنجره الکحل الملک
 از هر یک یک درم شش با نوره مغشوش از هر یک درم درم و کبر که تخم در دشت
 بیت درم چنانکه است ضاوت کند **ضاد** که جمیع امراض را درم عار و از بند نافع بود
 و ماده را در دشت **صفه آن** شش با نوره آفاق و نفع منحل در دشت **صفه آن**

اگر در جلد

و عارض

بجدرم

ضاوت کند

ضاوت کند **ضاد** که کبریا را در دشت و جبر را نافع بود **صفه آن** مغشوش و کاه و درم
 موم سفید سه درم آفاق و موم الاغون کنگر مر از هر یک یک درم مر از هر یک یک درم
 یک که درم موم سفید در دشت اقبول که در دشت کل بیت درم بطریق موم و ضاوت کند **ضاد** که
 محض موم بود **صفه آن** در دشت مغشوش و نوره الحار از هر یک یک درم موم سفید
 سه درم موم سفید و در دشت کنگر که ضاوت کند **ضاد** که در دشت موم سفید
 باز که کند با بخیه و در دشت کاه و بر آن کرده از هر یک یک درم موم سفید و در دشت
 یک که در دشت ضاوت کند **ضاد** که کبریا را در دشت و جبر را نافع بود **صفه آن** مغشوش و کاه و درم
 کوان شش بر کنگر شفا و کنگر کرده موم سفید از هر یک یک درم موم سفید کنگر که در دشت
 و در دشت ضاوت کند **ضاد** که در دشت موم سفید از هر یک یک درم موم سفید کنگر که در دشت
 زیزه که با نوره مغشوش و در دشت کنگر که ضاوت کند **ضاد** که در دشت موم سفید
 کبریا را در دشت موم سفید از هر یک یک درم موم سفید کنگر که در دشت
 که نافع بود و جهت ضاوت عار **صفه آن** منحل و موم کاه و از هر یک یک درم کاه و نوره حنجره
 از هر یک یک درم موم سفید از هر یک یک درم موم سفید کنگر که در دشت
 بیک که کاه و نوره کرده بر پیشانی طلائع **صفه آن** که در دشت موم سفید کنگر که در دشت
 منحل و نفع شش با نوره آفاق و نفع منحل در دشت **صفه آن**

کنگر که در دشت موم سفید از هر یک یک درم موم سفید کنگر که در دشت
 کاه و نوره کرده بر پیشانی طلائع **صفه آن** که در دشت موم سفید کنگر که در دشت
 منحل و نفع شش با نوره آفاق و نفع منحل در دشت **صفه آن**

که غاف را فاع بود **مقتضی آن** از او و چون گفت آقا قیامت عصاره خیمه است این اصول مندرج است
از هر یک سه درم کافور و دانه بجا بکند **علاوه** که همین غایت دارد **مقتضی آن** آفاقیت است
کل از سر کفزار مساوی گرفته و بختی باب مورد آب بکشد که باب سالن لکله شده
بر پست بکند **علاوه** که سودا از رختن باز دارد **مقتضی آن** بر سبب ایشان لادن
آتشین جبهه غار مساوی گرفته و بختی بر رختن مورد بزرگ و بکند **علاوه** که سنگین بر رختن
سودا سودا **مقتضی آن** برکت چینه را بختی غار بر سر در پیش درام بکند **علاوه** که
سبب سر را بر سر برکت چینه در چهل درم بزرگ دارند و درم بزرگه که درم بختی
بر سر بکند **علاوه** که منسبات بکند **مقتضی آن** از رختن را بر سر بختی بکند و بختی
و غرض لکله بختی بختی بکند کرده و آبک و بزرگ از رختی بکند و بختی بختی بکند
قدیری باب بر سر بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
و جمیع محذرات و برات همین غایت دارد و مثل آنکه اگر سودا از رختی بکند و آن بختی بختی
و افیون و توکران بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
مقتضی آن شیر و انجیر و غیره بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
سازند و سبب بکند و بر این موضع بکند **علاوه** که منسبات بکند و اگر بختی بختی بختی
این **علاوه** است که بکند و از رختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی

و غرض را

لادن

لادن رختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
مسکله بکند و بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
باز رختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
الجز و بر بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
مقتضی آن مغز کافور و بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
و درم بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
مقتضی آن در رختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
سند و مراد از بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
و بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
کل بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
و رختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
علاوه که بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
از هر یک درم بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی

رشته

ریو اس

نظم

سک

زرد و طبع سرد و غلبه بر هوش که در هوش غلبه کند **هلاک** آن غاف و غما
 موزج و قول زین مقول که در موم خام و بر هوش و غلبه موزج خسته **هلاک** آن
 که از جهت جرب نظیر از او را تجربه واقع شده **هلاک** آن که از هوش و غلبه
 پرست است و زین مقول شیطیج از او که شیطیج غلبه و غلبه و غلبه و غلبه
 بطریق موم و سیکر موزج زنده و بت باشد در جام و در بوشید و سوس و سر و آب
 گرم **هلاک** آن که در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
هلاک آن که در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 نوت در رانج و غلبه بر هوش و غلبه بر هوش و غلبه بر هوش و غلبه بر هوش
 دارد **هلاک** آن که در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 مسفت در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 که مین فعل کند **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
هلاک آن که در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 کوفه و غلبه بر هوش و غلبه بر هوش و غلبه بر هوش و غلبه بر هوش

نمانید

عده

حدیثی که در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
هلاک آن که در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
هلاک آن که در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 و سر که **هلاک** آن که در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 من و کوفه و غلبه بر هوش و غلبه بر هوش و غلبه بر هوش و غلبه بر هوش
 یک سر در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 کوفه و غلبه بر هوش و غلبه بر هوش و غلبه بر هوش و غلبه بر هوش
 باز دارد و کل موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 از هر یک سر در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 نافع بود **هلاک** آن که در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 اکلیل الکحل و موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 بود **هلاک** آن که در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 از هر یک سر در موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک
 کل موم خنک و خنک بود **هلاک** آن که خنک و خنک و خنک و خنک

بنات

ده کوفته و بخت به کلاب است که **علائق** که افراط حیض را باز دارد **صفه آن**
 کل سرخ عدس شکر از هر یک یک درم آفاق کله رصه لیس از هر یک یک درم کل سرخ چهار درم
 بلوط طیار از هر یک یک درم کوفته و بخت بآب برشته و خانه علائق که **علائق** که بخت شفاف
 الیساف بود **صفه آن** حنظل بونیا کلیل الملک از هر یک چهار درم ترمس پش از هر یک
 از هر یک درم شفاف بآب از هر یک یک درم نیم آرد و با قلاب سر درم کوفته و بخت بآب
 کرفس علائق که **علائق** که سفید تر که بر در افصال پیدا شود نافع بود **صفه آن** سفید
 از هر یک درم کل سرخ دو درم کل سرخ از هر یک یک درم کافور یک درم موم سفید
 درم نیم روغن کل درم موم را در روغن کل یک اندازد و با قلاب سر درم کوفته و با نافع
 کرده علائق که **علائق** که همین فاعیه دارد **صفه آن** ششانی سر درم دار سنک از هر یک یک درم
 درم آفاق شفاف بآب مندی از هر یک درم به کلاب علائق که **علائق** که همین
 فاعیه دارد **صفه آن** ششانی سر درم دار سنک از هر یک یک درم کل سرخ خضخ بآب
 از هر یک یک درم حاد قبل چهار درم آفاق بآب مندی از هر یک یک درم به کلاب
 حل ساخته علائق که **علائق** که بخت سفید نافع بود **صفه آن** برک مملک چهار درم حاد
 از هر یک یک درم روغن و بخت علائق که **علائق** که همین فعل کند **صفه آن** اگر
 آب برک چند روغن و بخت از هر یک یک درم بخت شفاف که آب برک و روغن

بهره

بانه

بهره

بانه بعد از آن برک که کله از هر یک یک درم کوفته و بخت بآب مندی از هر یک یک درم
علائق که بخت سفید که در بن افصال پیدا شود نافع بود **صفه آن** از هر یک یک درم
 مرد از سنک پوست از هر یک یک درم کل سرخ علائق که **علائق** که بخت سفید نافع بود
صفه آن مکنه سفید از هر یک یک درم کافور یک درم کافور یک درم کافور یک درم کافور یک درم
 کوفته و بخت بر روغن کل و سر که علائق که **علائق** که سفید تر نافع بود **صفه آن** مکنه
 ششانی برک که تر کرده چند نوبت علائق که اگر ضا بون نفع را بجلاب بزند نفع
 بر آید پنج قطره و موم سفید روغن سفید با دام از هر یک یک درم راضافه نماید و علائق که
 و بعد از آن بآب مندی نافع بود **علائق** که ششانی روغن کف و مجرب **صفه آن** موزج
 شوره از هر یک یک درم روغن سرخ یک درم نیم ترش کشته یک درم لبر که روغن کل علائق
 کند و اگر بن بر روغن کافور بکشد و بآب که بآن کل سرخ و برک که در
 برشته شده بآب مندی نفع نیکو بود **علائق** که همین فاعیه دارد **صفه آن** موزج
 سرخ تراوند طول ش و بر روغن نیت حمام بر بن علائق که بعد از آن که غر کرده
 بسته بانه **علائق** که کلف بر روغن **صفه آن** پوست تخم مرغ ششانی بآب مندی
 بر روده آرد و بخت نیت عدس آرد با قلاب و کل کف دریا با میزان چلین
 مساوی آب تر علائق که **علائق** که بر بن با بر روغن **صفه آن** سینه ان سفید

زنج سرخ است و بر شمشیر تازه طلا کند **طلا کند** که اثر از زهر از زهر بر بردارد **صفحه آن**
از او اندر مخرج شش طرح می زند و در آرد و قمار و خود و عین سرخ از زهر یک
پنج درم بپزند و تخم مرغ ترش خسته طلا کند و در زبانه که تخم خورده نیم کوفته در آن بپزند
جوشیده به پیله بنشیند **طلا کند** که حصفه را که بگوید **صفحه آن** خا و مکر کوفته و بجزیره
ترش خسته و حمام طلا کند و یک هفته بگذارد پس آب سرکه و سبزه بنشیند **طلا کند** که حصفه را
سرخ بود **صفحه آن** نظرون اشق و فزون کو کرد و در بر کای خرسا و کوفته و بجزیره
طلا کند **طلا کند** که حصفه کله فوسف بود **صفحه آن** ترس تخم ریز و تخم جرجر و فوسف و بام
تخم نوره از سر فلفل قفل سار و آب یک بر یک طلا کند **طلا کند** که بر ص و بهق و باغ بود
صفحه آن شنبلیله و حبیب حصفه کل سرخ و حصفه سرخ و فلفل سرخ و غفران سرخ و آب یک بر یک
یا آب سر طلا کند **صفحه آن** خه که سر شیطی و فلفل تخم ریز و فلفل حرق
سبب و سفید می شود و غفران از زهر یک و فلفل سرخ و فلفل کوفته یک شبانه روز در کوفته
و روز و بطل کند **طلا کند** که بهق و انیسون و اسود را بر برد **صفحه آن** کل فلفل و سبزه
سند تخم زنج سرخ و فلفل سرخ و آب یک بر یک طلا کند که کوفته و بجزیره یک شبانه روز در کوفته
و بعد از آن که کینه لیده به طلا کند و در دار بنامه با سرکه الی این فایده دارد
طلا کند که حب القرم را که در زهر از اطفال خارج کند **صفحه آن** فلفل کوفته

و بجزیره

و بجزیره زهر خوک و مصل و سرکه طلا کند **طلا کند** که اثر از زهر از زهر بر بردارد **صفحه آن**
صفحه آن که در زهر یک در می لادن شنبلیله بپزند و از سر آن یک یک نیم درم نیم درم
بر غفران سرخ طلا کند **طلا کند** که حصفه یک شبانه و بجزیره یک شبانه و بجزیره یک شبانه
و در زهر یک که **صفحه آن** شنبلیله و حبیب حصفه کل سرخ و فلفل سرخ و غفران سرخ
سار و آب یک بر یک طلا کند **طلا کند** که ترش و فلفل سرخ بود **صفحه آن** حصفه
شنبلیله و آب یک بر یک طلا کند و در زهر یک درم نیم درم کوفته و بجزیره آب سرکه و آب
کافور طلا کند **طلا کند** که درم نیم درم شنبلیله و در زهر یک که **صفحه آن** حصفه سرخ و فلفل سرخ
از زهر یک درم کافور یک شبانه و آب یک بر یک طلا کند **طلا کند** که حصفه سرخ و فلفل سرخ
صفحه آن حصفه سرخ و فلفل سرخ و غفران سرخ و آب یک بر یک طلا کند **طلا کند** که حصفه سرخ و فلفل سرخ
عسل و آب یک بر یک طلا کند **طلا کند** که حصفه سرخ و فلفل سرخ بود **صفحه آن** حصفه سرخ و فلفل سرخ
بسیار سرخ و حصفه سرخ و غفران سرخ و آب یک بر یک طلا کند **طلا کند** که حصفه سرخ و فلفل سرخ
ترش از زهر یک کافور یک شبانه و آب یک بر یک طلا کند **طلا کند** که حصفه سرخ و فلفل سرخ
حصفه سرخ و فلفل سرخ و غفران سرخ و آب یک بر یک طلا کند **طلا کند** که حصفه سرخ و فلفل سرخ
آب عسل و آب یک بر یک طلا کند **طلا کند** که حصفه سرخ و فلفل سرخ بود **صفحه آن** حصفه سرخ و فلفل سرخ
که بعد از آن که زهر بنشیند به **طلا کند** که حصفه سرخ و فلفل سرخ بود **صفحه آن** حصفه سرخ و فلفل سرخ

کعبین

قیموں پر

علاء

7

علامه که بهر فعل کند **صفت آن** بر که سجده بخشد باز نه کار و بر قریب ماند و بیشتر نماند
علامه که که از دست عرق دازد این کند **صفت آن** مشک که کل طرح منیل بعد بنیل به مراد
 هر یک قدر که کوفته و بخیمه با کلاب **علامه** که بر لبین این کند **صفت آن** ساسن زاده
 طوی خیا نه کار کافه سوخته ای که هیچ سوخته زعفران سار یکم یکم کوفته و بخیمه باب مورد
 آب بشنند و قولاها سازند و خشک کنند بعد از آن بغل با بخرشند تا بخون آلوده شود
 و یکم قولا از آن با کلاب سوده و ران مالند و یکیش نه روز و دیگران بوی کنند **علامه** که بر
 فروخته کند **صفت آن** بر که مورد و کلزار و زرد و کوفته و بخیمه آب عوزه باب مورد و زرخ
علامه که چنان زلف بود **صفت آن** شب یا هر کل طرح بر که مورد و مردار سگ بغل
 با این نشان بپوشد و دارو را کوفته و بخیمه با کلاب تر سازند و **علامه** که تر زلف کنند
 بر درخت کند **صفت آن** آن قیام بر سر قوریشیان این با حصص کل کلا از منی عسل کوفته
 و تحت لبیده و تخم مرغ شسته بر شانه و شقیقه **علامه** که خض برانه **صفت آن** اسار و زردی
 سداب نیم درم نان زرد نیم درم لویاس نیم درم صندل نیم درم بومعشانه و صندل نیم درم زرد
 متولد از خود نه **صفت آن** که برین فعل کند و کلا که چون منی زب آن بپوشد به شانه زلف بود **علامه**
 افسین در نه زک سداب دانه نیم تخم کرفس از هر یک نیم درم بنجر خجسته و کلقند افانیه
 چنانچه رست بپوشند و سه روز متولد بپوشند و سه روز دیگر ستراف کنند باز نه

[illegible]

دیگر نباشند و اگر تمام واقع شود **طبعی** که قوی باز دارد و معده را قوی دهد **صفحه آن** انداز
 داشته در دم صلیقه نفع عظیمی از هر یک در بی دیگر رطل آب بکشد به برنج یا به عدس و از آن
 صاف قوی و عود و کتان هر یک یک درم کوفته و بخیته اضافی نماید و بخشد **طبعی** که جگر براند
صفحه آن لوبیا نیم خجسته بیون فوه از هر یک چهار درم سد آب نیم درم رطل آب بکشد
 آب رطل آب صاف نموده قدرش کراخاف نموده در صبح چهار درم بخشد **طبعی**
 که همین شعله دارد **صفحه آن** لوبیا شش درم سد فوسون فوه از هر یک چهار درم
 فوسون درم در پنج رطل آب بکشد تا به نیمه آب صاف نموده مستح اضافی کرده
 در صبح سه درم بخشد **باب العین عظمی** که فایده و کوفه و کشته و امراض
 باره را شش فایده و تقیه فایده کند و عسل الجبل و سودا دارد و افراغ نمیکند کندنش
 شش نیز فوسون فلفل چند سیر از آن در میان شکاف و قرقا بپزد و از سر ساقی
 کوفته و بخیته در نیمه دهند **عظمی** دیگر که همین فایده دارد **صفحه آن** شحم خنظل فلفل
 اسطوخودوس چند سیر از هر یک درم کندنش درم کوفته و بخیته در نیمه بپزند
عقده سیاه چهل نوحه سرش را لایق نظرند **صفحه آن** از تین بختال با قدر سر
 سر که به شش یا این یک صلابه نماید کشته شود در شغال بکشد و سر را اصل
 کند و معرقه آهن یا برار سر که سازند و اینها را در آن بزنند و بر سر آتش نهند و سر

نقل

شغال در سر سخته صلابه کرده اند که بخورد آن هستند به شش یا این به برنج نهند
 شود بعد از آن از آن به پاچه قوی که به پا لایق بخورد که برنج یا عدس و جگر آن بکشد و تمام
 پاک شود و جگر انسان برود پس از آن کلوایس از میان لیس اسرار کندن و بران بکشد و در
 آب لیمو بپزند و بکشد از آن حکم نموده اند و جگر بعد از آن اسرار در رغن با تور بپزند
 بپزند و در رغن با تور بپزند و در رغن با تور بپزند و در رغن با تور بپزند
باب العین عظمی که بختال فلفل آن که سیلان بختال فلفل فلفل فلفل فلفل فلفل
 سه درم بخیل که سندی بنویسد و قرقا سوزج صغیر لایق فلفل ابرس از هر یک رطل
 درم بپزد و در صبح از هر یک درم کوفته و بخیته لعل بپزند و یک بخیل فلفل کندن
غره که قرقا حلق را نافع بود **صفحه آن** راج سفید و سیاه کافور فلفل و در سبز
 کندن و خیار چتر صفراوان از هر یک شغال کندن کوفته و در آن از هر یک نیم شغال کوفته و بخیته
 لیس که غره نماید **غره** که همین فایده دارد **صفحه آن** از سبز کافور فلفل کندن و راج
 سفید کوفته و بخیته لیس که کندن غره کندن **غره** دیگر که همین فایده دارد **صفحه آن** اصل
 الیوس غروب کوفته و بخیته لعل کلاب کافور کندن **غره** دیگر که همین فایده دارد
صفحه آن کندن در سر سخته کندن کندن کندن کندن کندن کندن کندن کندن کندن کندن
 صفراوان و کندن کوفته و بخیته در سر کندن کندن کندن کندن کندن کندن کندن کندن کندن کندن

نمونه

بختال
 زرد فلفل
 کندن

و صرع را گویند و در معده و سر را از اخلاط غلیظه پاک گرداند **منفعة آن** ایامه فیقره خود
 مویخ عاقره قمار و در نیمه صرع اصل الیوس بویست بخور کوفته و بنجیه بعل غره کند
غره که تفلان و سکنه و فایح را سود دارد **منفعة آن** مویخ خود را بخل عاقره
 فلفل و دار فلفل پوره در شیشه ابرساند و بنجیه و کوفته و بنجیه یک بنجیه غره کند
غره که خاق و در بنجیه صفر و در مویخ بود و در عوارث که است نشاند **منفعة آن** کل
 سرخ بلیتر نشاندست تخم کل عفران از هر یک دو درم تخم کرفس سه درم و از سماق از هر
 یک نیم درم خند چهار درم و درم کوفته و بنجیه یک بنجیه غره نماید **غره** که دماغ را
 از فضول پاک کند **منفعة آن** مویخ و کافور عاقره قمار و از هر یک نیم درم کوفته
 و بنجیه یک بنجیه غره نماید **غره** که قلاع و استرقاء نشاند و بنجیه را فایح بود
منفعة آن ساق برکن مورد کل سرخ زیتون جوشانده و وصف نموده و درم
 رب توت اضافه نماید و غره کند **غره** که مفرط لهات را که سیلان بخورد
 فایح بود **منفعة آن** کلنا شش درم شب بیا و و متقال کلنا زانده و و متقال نیم
 اقیع الریان تخم کل از هر یک یک درم نیم کوفته و بنجیه و درم رب توت اضافه
 نماید و غره کند **غره** که قلاع سودا و را فایح بود **منفعة آن** ساق کل سرخ
 خشک کلنا بر کمر و غروب جوشانده غره کند **غره** که غره غره که است

از زله

از زله بنده فایح بود **منفعة آن** کل سرخ کلنا غروب بخت نشاند و پیش از خواب غره
غره که روی را سفید گرداند و ضایع کند **منفعة آن** زله و جویه ارد و علفان سنگیتر از تخم
 ترب کوفته و بنجیه بشیر ترسانند و شب بر روی اند و صیاح باب که کم و بسوس
 بشوند **غره** که همین نموده دارد **منفعة آن** آرد و جویه و علفان و زله از هر یک درم و درم
 کیران است و غفران از هر یک نیم درم و تخم غره و درم و بنجیه تخم مویخ و سرخ
 بالذ و صیغ ابی که در آن پست غره و بنجیه جوشیده و بنجیه **غره** که همین منفه
 دارد **منفعة آن** با قلع متفر کرسه ترس تخم ترب و تخم غره و بنجیه و کوفته و
 بنجیه و درم را باین بنجیه **باب الفافجوش** معده را قوه دهد و بویاس را فایح
 بود و باه را زاید گرداند و لون را بکلسان زد و دفع سرعه آنرا کند **منفعة آن** بویست بلیله
 کافور بلیله سیاه بویست بلیله آنکه معشر شیخ معده و سرخ الیوس فلفل و دار فلفل و بنجیه
 از هر یک چهار درم غش الحده به صدم درم عمل معطر معطر سر و زن ادویه خشت الحده و با جویه
 شبانه روز بر که بخشد بعد از آن که کنگره و صلیب نماید چنانکه بر در است بلیله و بنجیه
 فروزد و در باقی ادویه را کوفته و بنجیه اضافه نماید و بعل سرشته همچون سازند و بعد از آن
 باه دیگر استعمال نمایند سرشته و درم و فایح و درم شکر نیز اضافه میکند **غره و زله** بن
 و فایح و معطر بوی و اسرافین آن مایه را که سیلان برود است سود دارد و باه را بکشد

غره

غره

مک

صفحه آن فرغین غافره مایل العبد عفران از هر یک بخت درم افین بندالنج
 از هر یک بخت درم کوفه و بخت بعد از شش ماه استعمال نماید **فرغون**
 معده را قوه دهد و بازه را در دانه و برهه انزال را دفع بود **صفحه آن** پوست بیلید
 زرد پست بیلید که بخت شطرم صندرخم کوفه سلیمه خیر را قطع و فصل در بخان
 نازک از هر یک بخت درم پوست بیلید که بخت شش ماه استعمال نماید و در فصل از هر یک بخت درم
 نو در سترخ و زرد قرفه سبیل جوز بویا و بیلید بخت فصل و سبیل از هر یک بخت درم
 سبده و درم شک فالص و وصال غیر از بخت کفالت غلبه المهدی بوزن او در دهن کاف
 چهل مثقال عمل در وزن نیم او به بطریق مسود و مجوز سازد و بعد از شش ماه بعد از
 غره ماه دیگر استعمال نماید شربت جو درم به بید مویر یا شیر که بخت شش ماه به بخت شش ماه
بغون در معده و امعاء را سود دارد و معده را گرم کند و با بخت کند **صفحه آن** رغن
 اسجدان تخم سداب تخم کرفس بخت شش ماه شش مغز جلقوز از هر یک بخت درم فصل مفت
 درم عمل در وزن او به شربت بخت کفالت و وصال فدا و لیون **شربت** که بخت شش ماه
 از هر یک بخت درم قریب به یک کرفس **صفحه آن** زنجبیل فصل سبیل العبد از هر یک بخت درم فصل مفت
 از هر یک بخت درم تخم کرفس فودنه از هر یک بخت درم زرد کافه سلیمه حبیان غافره و
 از هر یک بخت درم تخم کرفس فودنه از هر یک بخت درم زرد کافه سلیمه حبیان غافره و

شربت درم

مجون

مجون مبارک تر که با ناز دارد و او جاع کن کراند و قی الدم و اسهال و مویر و
 و بخت و سیدان طشت را دفع بود **صفحه آن** فصل سفید و فصل زرد از هر یک بخت
 مثقال افین و مثقال عفران تخم کرفس کوفه سبیل العبد از هر یک بخت درم تخم کرفس
 بخت مثقال ساج هند سلیمه حبیان غافره و قرفه و فودنه از هر یک بخت کفالت و فصل
 نسجه بعضی کوفه و فصل و فودنه مجموع کوفه و بخت بخت مجوز سازد و بعد از شش ماه استعمال
 نماید شربت و دو دانگ تخم مثقال کفالت و فصل طنجیر و از هر یک بخت درم فصل مفت
 جبهه و از جبهه در معده در طنجیر ایون و از جبهه سبیل سبیل کفالت و از جبهه کفالت
 مثقال طنجیر از بازه و از جبهه بار و شش خون و طنجیر ساق و بند **طنجیر** و
 خون و شش از هر یک بخت درم کفالت و از جبهه بار و شش خون و طنجیر ساق و بند
 اسهال و بازه دارد و او جاع کن کراند و قی الدم و اسهال و مویر و
صفحه آن فصل سفید و فصل زرد از هر یک بخت درم فصل مفت
 نیم درم و فودنه سبیل غافره از هر یک بخت درم جبهه سبیل سبیل کفالت و از جبهه کفالت
 مرد از بازه سبیل سبیل کفالت و از جبهه کفالت و از جبهه کفالت و از جبهه کفالت
 ماه استعمال نماید **خود بخور** در معده و جگر کفالت و از جبهه کفالت و از جبهه کفالت
 ریح و تباه کننده را سود دارد **صفحه آن** خود بخور در معده و جگر کفالت و از جبهه کفالت و از جبهه کفالت

شربت

باشد با یک شکر اورا بشما قد و با یک شکر و نوت اورا باز کرده چند نوبت اورا با یک شکر
 بشوید پس در آب و اندک نمک و جذبات شربت بچینند و مهر شود و گوشت را بپوشانند و
 جدا کرده بگذارند تا سرد شود و آب و بیا لاند و آن گوشت با چهار یک آن نان سفید بپزد
 بریان کرده کوفته بآن آید که از آن بالوده بپزند و دست به نیت را بر رغن لبان بپزند
 کرده اقواس سازند هر یک کفقال در آب چنگ کند چنانکه معلق از سرم در آن بماند
 و در ظرف آید کینه نگاه دارند و باید که در محل بچین و در مصلحت حقن غش را بکوبند و بپزند و
 بدافع نرسد **فصل ششم** در تریاق و روق این نسخه ایضا حسین ابن اسحق
صفت آن دار شیشمان قصب الزیره عود بسان بسان سیف قوسطی از
 هر یک شش شقال فجاج الاوقه زعفران از هر یک صاع اندوه مقل و در بپزند و در آب بپزند
 بیت و چهار شقال فخر بیت کوفته بچینه بپزند بپزند و دست بر رغن
 بسان چرب کرده اقواس سازند و در آب چنگ کند **فصل هفتم** مسهل و
 شرو و بطون **صفت آن** موزین فجاج چهار درم مقل افکار البلسان هر یک درم مقل
 البطل بیت چهار درم از فخر از هر یک درم و اندوه درم و در بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند
 سعد جاف از هر یک درم قصب الزیره نه درم زعفران درمی یا درم کوفته و
 بچینه بپزند و اقواس سازند **فصل** در و منها مسهل در غلغله **صفت آن**

۱۴ دار شیشمان قصب الزیره و قصب فلفل سفید و نحوه از هر یک شقال کفقال
 سنبل الطیب ربع بندی از هر یک کوفته درم مردا و جبر مصلحت زعفران از هر یک شقال
 مقل کوفته و بچینه بپزند بپزند و اقواس سازند و در آب چنگ کند
فصل یک معده ضعیف راقه دهد و مقل در کفصل بپزند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند
 ملاک صناع را بر برد و در مصلحت کف و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند
 حوزره نسد در دس کف کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند
 و نقت الهم و سیلان فخر از هر مصلحت کف بپزند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند
 و بنام الزیره رافع بود و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند
 جمیع زهره و کرین جانور را نذر در رافع بود و اگر بپزند بپزند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند
 و امعا و نذر رافع بود **صفت آن** مر جبر بپزند بپزند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند
 از هر یک یک چهار درم فخران مقل کف الال رغن که از اطلق نیز خوانند از هر یک یک چهار درم فخران
 و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند
 حل کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند
 بکدرم **فصل هفتم** مین زهره و فخرت سینه و بپزند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند و در آب چنگ کند
 کند و در آب چنگ کند **صفت آن** جلیا سفید چهار درم زعفران نه درم فخران نه درم فخران نه درم فخران

طیغ شریفه خفته در دم ساق
از کشت بدیدانه از هر یک افت در دم
مجموع بریان کرده

مختصر

چهارم

از پدر

7

[illegible]

میں نے

شربت یکدم بطبخ آشتین **قرص ایت** سبز صندل را فایز بود و نرم کرد آن **صفت آن**
 ابرس چهار درم فلفل سفید آشتی از هر یک دو درم آشتی در سرگشته حل کند و با آدوبه
 کوفته و بخیه اقراص سازند شربت جو درم یکجین بزور **قرص فرجنگ** سده
 سپرز و جلکث به **صفت آن** تخم فرجنگ تخم کاسر تخم خرفه مغز تخم کدو سابی
 کوفته و بخیه یکجین است ده قرص سازند **قرص قه** طحال با بغایت بخور بود **صفت**
آن قوه دو از ده درم پوست بکر ابرس رزانه طویل از هر یک دو درم کوفته و بخیه
 یکجین بختند و اقراص سازند و در بطبخ آشتی استعمال نمایند **قرص حرق** و
 میوه باز دارد **صفت آن** عود خام چهار درم کباب مصطکی و فلفل سیاه ابله از هر یک
 درم فلفل سفید و از ده درم کوفته و بخیه اقراص سازند شربت جو درم **قرص عود نوع**
دیگر معده را قوه دهد و طعام صغیر کند و آستها آورده **صفت آن** قرضل مصطکی از هر یک
 سه درم قافله سنبل بسیار از هر یک دو درم عود خام خرفه پوست بکر تخم از هر یک
 چند درم زعفران جو زبور از بخل از هر یک درم فلفل سفید بوزن آدوبه کوفته و بخیه
 اقراص سازند **قرص کنه رقه** و میوه باز دارد **صفت آن** کنه رس درم خرفه چند درم
 کباب قافله از هر یک یکدم مسکه کافور از هر یک ده قرصل درم کوفته و بخیه
 قرضل سازند شربت مقاصد اوده درم مقصع **قرص دس** و میوه باز دارد

منفع

خواب را در

خواب آید و **صفت آن** قرضل دو درم سکه قرضه اسن از هر یک دو درم مصطکی انیسون
 پوست بکر اخراج از هر یک درم کوفته و بخیه اقراص سازند **قرص حب الاسهال**
 و قه باز دارد **صفت آن** اساق حب الاسهال کباب کباب کل رسته بران کرده بموط از
 هر یک دو درم قرضل درم پوست انار از هر یک چند درم کوفته و بخیه اقراص سازند شربت
 جو درم شرباب به آب سبب **قرصی** کنه سودا و باز دارد **صفت آن** پوست بکر
 کل مخرج از هر یک چهار درم زعفران عود خام مصطکی از هر یک سه درم سکه چند درم کوفته
 و بخیه آب سبب قرضل سازند شربت مقاصد **قرص سب** قی الدم را فایز بود **صفت آن**
 سبب معمول کند راقه کافور صندل از هر یک چهار درم کباب کباب از هر یک دو درم
 واجبه درم کوفته و بخیه اقراص سازند شربت مقاصد شرباب **قرص سب** و قه
 اخراج است **قرص سب** **صفت آن** سر زعفران شربت و بخیه معمول درم الاغون از هر یک
 سه درم کافور از هر یک دو درم شربت بکر کافور حرق آفتاب از هر یک درم لادن
 زعفران از هر یک نیم درم پر سیاوشان یکدم نیم کوفته و بخیه آب سبب لادن قرضل سازند
 شربت جو درم **قرص الطین** قرضه شانه و بول الدم را فایز بود **صفت آن** کل مخوم
 یکیشتر صندل کباب کباب کافور سی تخم خرفه مغز تخم کدو تخم خربزه مغز تخم خربزه و کوفته
 و بخیه باغاب بز قرضه شانه و قرضل سازند **قرص سب** درم سبب کدو معده

منفع

نافع بود **صفت آن** سبیل فقام الا فخر سنجو بر بند جینی قریب الزریه اندر یکدیگر درم غزلان
 اینوزن در قطع ففعل از هر یک در می مصلح از هر یک درم استن نیم درم و مصلح را
 در شلت حل کنند و دار و دارا کوفته و بختیه آن بپزند و قوی سازند شربت در درم هبه
 درم معده با شک و اجتهاد درم جگر یکجین **فصل کز نارنج** ترکیب سیریس است سیریز
 سلب یکدازد **صفت آن** کز نارنج چهار نعل ففعل خضه اسارون سبیل استن از هر یک
 دو نعل استن و در سر که عضل حل کنند و دار و دارا کوفته و بختیه بدان برشته و قوی سازند
 شربت شغلا یکجین **فصل کبر** بول الدم را نافع بود **صفت آن** که با شت کبر
 منع عیله نوز تخم غارین مغز تخم کدو از هر یک درم کفرا آقا قیاز از هر یک یکدرم نیم
 کوفته و بختیه بمغاب بزر قطونا برشته و قوی سازند شربت در درم لیره تخم خرفه **فصل**
شیتیل همین فامیه دار **صفت آن** شیتیل یا شاخ کوزن محرق کیزا اکل از هر یک
 تخم خرفه و کوفته و بختیه با سب خرفه قوی سازند **فصل شیتیل** نوع دیگر شیتیل
 دم الا خرب کفرا از هر یک درم کیزا شش درم منع عیله در درم کوفته و بختیه با سب خرفه
 و قوی سازند و ثواب جالب است بپزند **فصل زرد حب** و قوی سازند نافع بود **صفت آن**
 کل مرغ نوز تخم خربزه درم مغز تخم جبار جدرم مغز تخم کدو تخم خرفه حفظ مغز بادام
 شیرین کیزا شت رب التوس خشاش کل از هر تخم کز از هر یک درم درم بدالبیج در می

با شت

کوفته

کوفته و بختیه او را قوی سازند و بپزند **فصل قهقهه** تب سیریز را نافع بود
صفت آن بختیه مغز و دام شیرین مغز تخم کدو مغز تخم جبار کیزا اکل مرغ از هر یک یکدرم
 رب التوس کل از هر یک شت است از هر یک درم مصلح شقایق سبیل در می کوفته و بختیه او را
 سازند شربت یک نعل **فصل قهقهه** نوع دیگر چون با شت سیریز و قوی طبعه بختیه
 بود **صفت آن** بختیه در درم ز سیریز جدرم رب التوس سیریز درم کل مرغ جدرم
 نیم مغز سیریز درم مصلح یکدرم نیم کیزا جدرم کوفته و بختیه قوی سازند شربت
 دو درم نیم بختیه و **فصل غار یقون** سیریز خلیط را یکدازد **صفت آن** غار یقون
 کل مرغ از هر یک جدرم جگر سیریز از هر یک درم درم معده و غاف سبیل کز مغزل
 ریوند جینی پوست جگر در سر که بپزند و شک کرده از هر یک یکدرم نیم کوفته و بختیه
 قوی سازند شربت در درم یکجین **فصل قری** که مغف معده و ضیق النفس و سبیل بول
 را نافع بود **صفت آن** کل مرغ سبیل از هر یک درم منع عیله از هر یک درم مصلح
 در می کفرا یکسیر از هر یک یک نعل نیم کوفته و بختیه قوی سازند شربت درم با کفند
فصل صنف در سوار بر وضع حمل لاک ن کرانند و بپزند و زنده را در ساقه برین
 آورد **صفت آن** سرفا و شیر سبکین از هر یک در می حلیت نیم درم مجموع کز شربت
 با سداب طبع جلد و سده **فصل قری** که قی الدم را نافع بود **صفت آن** آقا قیاز تخم کل

میدرم

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
والصالحين من الأنبياء والمرسلين
والمؤمنين والمؤمنات
والسالكين على الصراط المستقيم
آمین

الوقت

في الوشاح الى
اقفة وساحة
الاقفة
والمجال والبراء
عيسى كالفصح
فلان بن فلانة
هذه الاقفة
والمجال والبراء
عيسى كالفصح
فلان بن فلانة
هذه الاقفة
والمجال والبراء
عيسى كالفصح
فلان بن فلانة
هذه الاقفة

[illegible][illegible]

Handwritten manuscript page from the 'Mushaf al-Furqan' (Quran). The text is written in elegant Thuluth calligraphic script on parchment. It features several large, ornate initial letters in red ink, marking the beginning of new sections or verses. The parchment shows signs of age, including slight discoloration and wear along the edges.

برود و دروغن با ندیم کرم در گوش چکانند **قطره** که طنین کراک گوش را ببرد
صفحه آن کند زعفران و فلفل چند بیدستر غرق سفیدانه بکشد هم قطرون
 بوزه از سران هر یک و در نیم کوفته و بخت در شراب حل کرده در گوش چکانند **قطره**
 که کرم گوش را بکشد **صفحه آن** آب بر کد سفید لود و بر کوزه و بر کتر لاند هر یک
 بچندم خوق سفید بوزه از سر سفید سفیدین زاده و ناز هر یک در کوفته و بخت با بها
 مذکور میایزند و آفتاب نهند تا خشک شود و بعد از آن بسازند و در گوش چکانند **قطره**
 که در گوش کراک ببرد و دست به ساکن کراک **صفحه آن** افیون چند بیدستر از هر یک یکدم
 کوفته و بخت در روغن مسیح بخت قطرون زنده با جوی قوام گرفته به با روغن مسیح حل
 کرده و نیم حل چکانند بهتر بود **قطره** که گوش را فایده بود **صفحه آن** غرق سفید
 متقال چند بیدستر متقال قطرون یکد که نیم کوفته و بخت با سر که کشته در گوش چکانند
 یا با سبکین تازه اسب یا سبکین تازه با صمغ کوشند و در گوش چکانند **قطره**
 که در گوش را فایده بود **صفحه آن** افیون در شراب سفید سفید هم در روغن کل
 چهار درم که کشته در روغن مسیح به یکدیگر مخلوط زنده و نیم کرم کرده در گوش چکانند
قطره که در گوش را فایده بود **صفحه آن** زهره کاه تازه و متقال روغن خرب
 ده درم بخت نند تا تر شود و برود و دروغن با ندیم قطره قطره در گوش چکانند **قطره**

کوبین

که کین فایده دارد **صفحه آن** سیرم کوفته با زهره کاه و کوفته بخت نند و نیم کرم کرده
 در گوش چکانند **قطره** که فایده بود و بخت آب در گوش فایده **صفحه آن** آب سرد آب
 یا زرا بخت نند و در گوش چکانند **قطره** که کراک گوش را ببرد **صفحه آن** غرق سفید
 بوزه از سران هر یک و در نیم کوفته و بخت در شراب حل کرده در گوش چکانند
 که کرم گوش را بکشد **صفحه آن** آب بر کد سفید لود و بر کوزه و بر کتر لاند هر یک
 بچندم خوق سفید بوزه از سر سفید سفیدین زاده و ناز هر یک در کوفته و بخت با بها
 مذکور میایزند و آفتاب نهند تا خشک شود و بعد از آن بسازند و در گوش چکانند **قطره**
 که در گوش کراک ببرد و دست به ساکن کراک **صفحه آن** افیون چند بیدستر از هر یک یکدم
 کوفته و بخت در روغن مسیح بخت قطرون زنده با جوی قوام گرفته به با روغن مسیح حل
 کرده و نیم حل چکانند بهتر بود **قطره** که گوش را فایده بود **صفحه آن** غرق سفید
 متقال چند بیدستر متقال قطرون یکد که نیم کوفته و بخت با سر که کشته در گوش چکانند
 یا با سبکین تازه اسب یا سبکین تازه با صمغ کوشند و در گوش چکانند **قطره**
 که در گوش را فایده بود **صفحه آن** افیون در شراب سفید سفید هم در روغن کل
 چهار درم که کشته در روغن مسیح به یکدیگر مخلوط زنده و نیم کرم کرده در گوش چکانند
قطره که در گوش را فایده بود **صفحه آن** زهره کاه تازه و متقال روغن خرب
 ده درم بخت نند تا تر شود و برود و دروغن با ندیم قطره قطره در گوش چکانند **قطره**

و در گوش چکانند **صفحه آن**

کتابخانه

محمد

7

حیفی

کلیه در جدولی قلم گرفته اند
شماره یکم یکم یکم یکم یکم
شماره دوم در جدولی قلم گرفته اند
شماره سوم در جدولی قلم گرفته اند
شماره چهارم در جدولی قلم گرفته اند
شماره پنجم در جدولی قلم گرفته اند
شماره ششم در جدولی قلم گرفته اند
شماره هفتم در جدولی قلم گرفته اند
شماره هشتم در جدولی قلم گرفته اند
شماره نهم در جدولی قلم گرفته اند
شماره دهم در جدولی قلم گرفته اند
شماره یازدهم در جدولی قلم گرفته اند
شماره بیستم در جدولی قلم گرفته اند

کتد و یک چهار یک موز سر آرد مغز افس جیده و یک چهار یک کین سبختیه و اصل کند
 و یکد بالند و مفت روز بابت تر کند و بپزند و انگاه و صلی کند و خشک گرداند و در وقت
 طبع آن مقدار که خواسته بود بپزند و سه سال نهند **باب الامعوق**
سپستان سرخه و خونت حلق را نافع بود و سینه را نرم گرداند و مفت الدم را پاک گرداند
منه آن سبستان و دولت عدد و سوز منقعه چهل درم غنوس خیار بجزیر بزرده درم و درش
 و حل آب بچونند تا بدو در حل آید و بدست بالند و طایفه نموده بکمر حل کنند و صغیر لغا کنند
 و بجماد آورند **لعوق زده** و سرخه و خونت را نافع بود و بمر حلق و خشک را از احتلا
 غلیظه پاک گرداند **منه آن** زده و خشک سوسن از هر یک نصف درم در سر و حل آب بچونند
 تا بر حد آب طایفه نموده با بکمر حل کنند و صغیر بجماد آورند **لعوق بزرگ** و سرخه و خونت
 نافع بود و سینه را از احتلا غلیظه پاک گرداند **منه آن** تخم قره ترک دره درم اصل لوس
 چهار درم راز با نه امین از هر یک درم مجموع یک کوفه در دو درم حل آب بچونند تا
 بر یک درم طایفه نموده با بکمر حل کنند و صغیر بجماد آورند **لعوق بزرگ** و سرخه و خونت
 نافع بود و سینه را از احتلا طایفه پاک کند و مفت درم نافع بود **منه آن** نیکر کتان
 بریان کرده سر درم قرمانا درم کوفه و بخیه بعل برشته **لعوق** سازند **لعوق**
 طایفه رس و قره ریه و سرخه و خونت را نافع بود **منه آن** نیکر کتان از هر یک درم

طایفه

طایفه چهار درم مغز تخم خیار مغز حلقوز و صغیر عریقه فله از هر یک نصف درم صغیر
 شفت شغال کوفته بروغن بادام غسل بپزند و سه سال نهند **لعوق** طایفه و
 غلظ صوت را نافع بود و سینه را نرم گرداند و مفت درم را پاک گرداند **منه آن**
 بزرگ درم طایفه مغز بادام مغز از هر یک چهار درم کرا ارباب لوس مغز حلقوز
 شفت صغیر عریقه از هر یک درم کوفه بعل **لعوق** سازند **لعوق** و سرخه و خونت
 حلق و خنجره را سرور داره **منه آن** صغیر عریقه شفت کرا ارباب لوس از هر یک درم
 درم مغز تخم کدو و مغز بادام از هر یک چهار درم صغیر بخت درم کوفه بخلا بپزند
 و بروغن بادام چرب نموده **لعوق** سازند **لعوق** و سرخه و خونت را نافع بود
 و فصل از جبرائیل دفع کند و بر نفث درم بار کند **منه آن** راس کرا ارباب لوس از هر یک درم
 مغز بادام سازند تا بر حد کوفه و بخیه بعل صغیر و روغن بادام بپزند **لعوق** بصل
 ریو و صغیر خیار که از رطوبت بود نافع باشد **منه آن** بیا و فصل مغز سر درم
 ابرسا درم و سرخه و خونت از هر یک چهار درم کوفه بعل صغیر و سرخه و خونت سازند
لعوق که سرخه و خونت را نافع بود و سینه را نرم گرداند **منه آن** راس کرا ارباب لوس
 مغز از هر یک درم آرد و با قلات سه کرا ارباب صغیر عریقه تخم مغز تخم خیار
 مغز تخم کدو و مغز تخم خوزیه از هر یک چهار درم خشتش و درم مغز بادام سوز منقعه

اصل لوس

یک درم

بیت چیدرم بعجل شسته لعوق سارند **لغوی** که شقیقه را باغ بود **منقذ آن** مرخم که بود
 از هر یک در برید را بنج که از هر یک بود و آنکه فیون بر داند که کوفته و خسته بشنید و بر کاغذ باز
 کشیده و بتحقیب بپایند و در ران کن کند که داند **لغوی** که بین غامضه دارد **منقذ آن**
 زعفران ایون دم الاغون صغ غرابغیده و تخم مرغ سرشته بر صند غین **لغوی**
 که بین غل که **منقذ آن** تخم که بود که از هر یک در دم فرکیدم حشمت در ایون
 بچندرم کوفته و بتحقیب بپایند و در ران کن کند که داند **لغوی** که بین غامضه دارد **منقذ آن**
 که خواب آرد **منقذ آن** تخم کل بیخ فصاح از هر یک در ایون کن که کافور بود که کوفته و بتحقیب
 از غل کند و بپایند **لغوی** که شسته و صغ را باغ بود **منقذ آن** صند غین
 که شسته و بپایند که در غل که بپایند **لغوی** که داند که کوفته و بتحقیب بپایند
 که در دوا به راز به کند و در ران کن کند که داند **لغوی** که بین غامضه دارد **منقذ آن**
 و اعضا شسته را محکم که داند و در امر جانی غمظه دارد **منقذ آن** مغز پسته شرفه
 مغز و دام مغز حبه الحشر که مغز که داند که مغز حبه مغز حبه الحشر که مغز حبه الحشر که مغز حبه الحشر که
 که در کوفته و بتحقیب بپایند که در غل که بپایند **لغوی** که داند که کوفته و بتحقیب بپایند
 مغز و اجزای از هر یک که در غل که بپایند **لغوی** که داند که کوفته و بتحقیب بپایند
 تخم ترب خرم سبزه تخم بید سبزه تخم بید سبزه تخم بید سبزه تخم بید سبزه تخم بید سبزه

ربان و
 چیدرم
 است

جوزی

جوزی یا بپایند و در غل که بپایند **لغوی** که شسته و صغ را باغ بود **منقذ آن** مرخم که بود
 از هر یک در برید را بنج که از هر یک بود و آنکه فیون بر داند که کوفته و خسته بشنید و بر کاغذ باز
 کشیده و بتحقیب بپایند و در ران کن کند که داند **لغوی** که بین غامضه دارد **منقذ آن**
 زعفران ایون دم الاغون صغ غرابغیده و تخم مرغ سرشته بر صند غین **لغوی**
 که بین غل که **منقذ آن** تخم که بود که از هر یک در دم فرکیدم حشمت در ایون
 بچندرم کوفته و بتحقیب بپایند و در ران کن کند که داند **لغوی** که بین غامضه دارد **منقذ آن**
 که خواب آرد **منقذ آن** تخم کل بیخ فصاح از هر یک در ایون کن که کافور بود که کوفته و بتحقیب
 از غل کند و بپایند **لغوی** که شسته و صغ را باغ بود **منقذ آن** صند غین
 که شسته و بپایند که در غل که بپایند **لغوی** که داند که کوفته و بتحقیب بپایند
 که در دوا به راز به کند و در ران کن کند که داند **لغوی** که بین غامضه دارد **منقذ آن**
 و اعضا شسته را محکم که داند و در امر جانی غمظه دارد **منقذ آن** مغز پسته شرفه
 مغز و دام مغز حبه الحشر که مغز که داند که مغز حبه مغز حبه الحشر که مغز حبه الحشر که مغز حبه الحشر که
 که در کوفته و بتحقیب بپایند که در غل که بپایند **لغوی** که داند که کوفته و بتحقیب بپایند
 مغز و اجزای از هر یک که در غل که بپایند **لغوی** که داند که کوفته و بتحقیب بپایند
 تخم ترب خرم سبزه تخم بید سبزه تخم بید سبزه تخم بید سبزه تخم بید سبزه تخم بید سبزه

چهارده درم

است

در دفع کرم

نید

خندرم

بود و با آنکه **صفت آن** میخواهد که روح در اجنه اهل سال در کوفه بخفته و بگویند
 سازند شربت و در دم **مجنون** **العال** بخفته سرده که از رطوبت سینه نافع بود **صفت آن**
 منوع حلقه سده در مغز سینه بخورم مغز را دم معتد ز که از هر یک که در دم فایده سرورم
 بطریق موهوم و مجنون سازند شربت معادل که **مجنون** در دم جگر را نافع بود **صفت آن**
 در قیاس نفع چهار در دم پنج سوس نفع درم رو به چپ لکن مغز از هر یک که بکشد
 زعفران از هر یک که در دم شربت زعفران را در سر کس کند و دار و با کوفه بخفته در آن
 محار و نازند و بکشد شربت مجنون سازند **صفت آن** در شانه قوی بکشد **صفت آن**
 حلقه دار فلفل بخورم که نفع است بخورم از هر یک که در دم معتد بخورم در دم
 سفید بکشد و چهل درم مجنون سازند شربت بکشد **صفت آن** در دم نافع بود
صفت آن در دم حلقه نازند و بکشد و بکشد مجنون سازند **صفت آن** در شربت
 جالبه سوس و آن دافعت منقعه قیاس بکشد و او میبکشد و در نوت را نازده
 کند و اعصاب با قوه دهد و تغییر عظیم در خون پیدا کند و غوطه دارد و در سرد در آن
 پیدا کند **صفت آن** مرد را بد نافع سبزه از هر یک که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 بکشد که در دم نافع الا در کوفه را نافع بکشد و بکشد از هر یک که در دم
 صفت آن که از هر یک که در دم کوفه بخفته و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد

نیم شغال

و غدا

بکشد
مجنون

نیم درم

در دفت

در دفت و در دفت که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 و با را با و در دفت طاهر و در دفت طاهر و در دفت طاهر و در دفت طاهر و در دفت طاهر
 طاهر و در دفت طاهر و در دفت طاهر و در دفت طاهر و در دفت طاهر و در دفت طاهر
 با نفع سرخ و سفید شقاق و در دفت طاهر و در دفت طاهر و در دفت طاهر و در دفت طاهر
 مصلح و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 سفید و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 از کوفه که با مردار و در دفت طاهر و در دفت طاهر و در دفت طاهر و در دفت طاهر
 از هر یک که در دم نافع است که از هر یک که در دم نافع است که از هر یک که در دم نافع است
 شربت بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 شربت بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 عکس و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 شربت و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 مصلح و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 کندر و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 زرد که با کوفه از هر یک که در دم نافع است که از هر یک که در دم نافع است که از هر یک که در دم نافع است

در دفت

نیم

کرانه

[illegible]

بادام ریزند

[illegible]

حصہ دوم

4

7

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account. The text is written in a cursive style and is partially obscured by a red line. It appears to be a list or a series of entries, possibly related to the military or administrative matters discussed in the preceding text.

المسجون

زبان گشاید خشک بپاشد که صد اسفید از هر یک یکدم منفرجه خیارین منفرجه که در هر یک
 چهاردهم منفرجه با نزنه در هر یک شش شش دم مردارید، سفید که از عفون کاغذ از هر یک
 سفید دم با سفید صد دم نبات را در هر یک یکدم که از نده و با نجا فعال آب سبب بقوام
 و دارو را کوفته و بخیسته با ن بپزند **مفعول** **باردوخه** دیگر مردارید، سفید بر نخته بپزند
 به هم سفید کاغذ با ن که کل از هر یک یکدم در هر یک یکدم سفید دم در هر یک یکدم
 معجون سازند **معجون کلک** **ملار** و معتدل خفقتان و ضعف دل را بکشد و قوت طاهره
صفحه آن به هم سرخ و سفید از هر یک یکدم پوست میل که بپوست بپزد و ن بپزند
 پنج بر شش منفرجه مردارید، سفید از هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم
 کثیر خشک بپاشد از هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم
 یک شغال آب آب به آب عامل آب از هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم
 از هر یک یکدم فعال اسهال را با قند و شربت بقوام آورند و دارو را کوفته و بخیسته با ن بپزند
مفعول **بکر** مردارید، سفید از هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم
 از هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم
 افیتون جوش بده معجون سازند شربت سه درم **هر با بر میل** معده را قوت دهد و صفرا
 قوت دهد و طبع را نرم کرد و در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم

ده درم
 دو درم

صفحه

صفحه آن میل که بپاشد که صد اسفید از هر یک یکدم منفرجه خیارین منفرجه که در هر یک
 بیست و نه و فاکتیر یک نیمه در هر یک بر سر آن کند و جوید را نوبت آب و فاکتیر را تغییر
 دهند و در هر سه روز یکبار بپزند چنانکه پوست از خود جدا شود و در هر یک یکدم که در هر یک یکدم
 صلیق بر و شش بر نزنند و یک کف جویم کوفته اضافی آن کند و بپزند با جویم کف
 شود پس بپزد آن آورند و دیگر باره بدان دستور بپزند و در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم
 بپزند و در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم
 یکدم از نده و بعد از آن از میان صلیق بپزد و آن کنند و آن عمل را نگاه دارند و دیگر باره
 عمل بر سر آن کند و در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم
 و این دارو مثل قند و منفرجه بخیسته قند جوید و اسفید عود از هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم
 نیم درم زعفران و دو شغال کوفته داخل نمایند و در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم
 روز سه شغال نمایند **هر با بر میل** **ملار** و معتدل خفقتان و ضعف دل را بکشد و قوت طاهره
صفحه آن شغال قند را یک نیمه روز در آب بپزند و آن آب را بپزند و یک نیمه بپزند
 و یک در آب که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم
 صلیق بر سر آن کند و با شش نیمه بپزند با جویم کف و در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم که در هر یک یکدم
 روز شغال نمایند **مفعول** **ملار** و معتدل خفقتان و ضعف دل را بکشد و قوت طاهره

صفت آن پوست ترنج کل مرغ با درخوبه کاه زبان مغز تخم خیارین از دیگر
 بجز دم بهمن از هر یک دو درم نیم به یک سیاه مغز و دام مخمخ سفید کجند مغز از هر
 یک سه درم زعفران و دو درم دارچین سه درم نیم تخم کرفس یک درم شک فالح کتقال
 روغن بادام تلخ کتقال نبات مسرر ترنجبین سفید از هر یک نیم نبات و ترنجبین
 در کلاب حل کنند و بقوام و دار و را کوخته و بخیته بدان برشتهند **مفرج دکن سرور**
 جاسیر بهمن سفید کل مرغ سببه کاه با درخوبه سیاه مغز از هر یک کتقال سفید کتسر
 خشک از هر یک دو درم تخم خرفه مفت درم زردنگ در ملا و نقره مخلول از هر یک نیم
 پوست برون پسته یک درم قند سفید یک درم آب ترنج چهل مثقال بقرن مجنون سار
مفرج رشیدی لعن سیاه از هر یک پنج مثقال زعفران سه مثقال جو را غلغم ده
 مثقال قند سفید پنجاه مثقال قند را در کلاب بکند از نه و بقوام آورند و دار و را کوخته
 و بخیته بدان برشتهند **مرکب و سینه دشمن و شانه را فاع بود صفت آن** که در تاز
 تراشیده مغز آنرا برون آورند و بنید از نه و باره باره کرده با آب حل بقوام آورند
مرکب قمر بنیر صغافره کتبت نایل کنند و محو در مزاج را موافق بپزند **صفت آن**
 ترش را از جوب دانه با کتک و یک ساعته در کلاب بپزند و بعد از آن قند را
 بقوام آورند و قمر را در درین نه چون یکدوم جوش بزند و بکند **مرکب**

پنج مثقال
 شش درم

معده و دل را قوت دهد **صفت آن** پوست برون پسته بزرگند و دانه ترابرون آورند
 و در آب بجوشانند تا نیم بخته شود پس با قند بقوام آورند **مرکب معده را قوت**
 و طبع و غشای و بیضه و فواق و در دیگر را فاع بود طریق بختن آن مانند مرکب
 بر صفت اما مرکب بر سینه است به بزند و در باره باره بکند نیمه آب به ترش
 چهارمین شراب بپاشد شش مثقال صغافره و در مزاج را در یک کتک در بخیل مصطفا
 صغافره یک را در مزاج بپاشد قند زعفران از هر یک یک مثقال درم زعفران سه درم همه را با صغافره
 نیم کوخته کنند و یک که کرده و در یک اندازند و بختند و زمان که را با دانه بیشتر
 باز دهند زعفران اساطیده اصافره نمایند و بقوام آورند **صفت آن** معده را قوت
 و شسته آورند و بول باند و مفصل و امراض بپاشد **صفت آن** حل صغافره و
 آب جو و بختند تا غلیظ گردد و در وقت بماند و اگر مغز خوراند و در مزاج و در مزاج
 زعفران بخیل حل جو را با سیاه کوفته و بخیته بقدر مزاج اصافره نمایند **مرکب ترنج**
 معده را قوت دهد و در مزاج آورند **صفت آن** پوست ترنج را در یک کتک و آب بجوشانند
 تا نیم بخته شود پس برون آورند و بنید نه و حل مناف بهر آن کنند و با شش نیم بختانند
 تا بقوام آید و اگر بقصد خورند بهمن ستر را با مرکب بپزند و با کتک و تقاطع و زرد که در کتک
 بهتر بود و در تاز ترش را و آلو و بهر وقت لآن بقصد است **مرکب کز باره** را

پنبه ل

آب بکوشند تا به نیمه آید طایف فواده هر روز سر را با دو درم کلکند بوشند **ماء الاصول**
 دیگر که لغوه دفعه و صرع و جمیع امراض منجر بود آنرا دفع بود و کس که در وقت بیهوشی
 و سده پیر زده بکشد یک پیر و استقاده و اوجاع مفصل را سود دارد **منفعة آن** پوست
 پنج کرفس پوست پنج مار یا نه از هر یک درم پوست پنج کبر خندرم تخم کرفس انیسون و
 مار یا نه پنج اذخر از هر یک چهار درم حبث بجان اسازن از هر یک دو درم سبزه حنظل یا نه
 روم از هر یک دو درم نیم عود بجان بوزیدان از هر یک درم سدر درم سوزنی است
 درم درم و درم آب سیریزند تا بکشد و بماند پس منده نموده سترج سه مثقال بود و متعال
 روغن بیدارنج و پنجه درم روغن بادام تلخ بوشند **ماء الاصول** دیگر که سده بکشد سیریز
 کشتاید و بروده معده و دیگر سیریز و استقاده طر شاف بود **منفعة آن** پوست پنج
 کرفس پوست پنج مار یا نه از هر یک درم پنج اذخر قعاق از هر یک چهار درم نیم
 مصطکی از هر یک درم نیم قوه لک مغول عود بجان از هر یک درم غافق افشین
 کل مرغ شکاری با و آورده پوست پنج کبر از هر یک درم پنجه زرده عدد منبر سترج
 میت درم در سر حل آب بکوشند تا به نیمه آید طایف فواده هر روز چهل درم بکشد
 روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادام شیرین بوشند **ماء البرزور** یا به برآکده کند
 و اخلاط ضعیف را دفع کند و قیاح و استقاده طر شاف بود **منفعة آن** یا بخوابد زنده

بمنزل
 منفع
 طبع

کرانه
 7

این نسخه را در کتاب
 نسخه های قدیم
 پیدا کرده ام
 و آنرا در این
 کتاب درج کرده ام
 تا به نفع
 مردم باشد
 و این نسخه را
 در کتاب
 نسخه های قدیم
 پیدا کرده ام
 و آنرا در این
 کتاب درج کرده ام
 تا به نفع
 مردم باشد

تا به نفع مردم باشد و در هر روز سر را با دو درم کلکند بوشند **ماء الاصول**
 دیگر که لغوه دفعه و صرع و جمیع امراض منجر بود آنرا دفع بود و کس که در وقت بیهوشی
 و سده پیر زده بکشد یک پیر و استقاده و اوجاع مفصل را سود دارد **منفعة آن** پوست
 پنج کرفس پوست پنج مار یا نه از هر یک درم پوست پنج کبر خندرم تخم کرفس انیسون و
 مار یا نه پنج اذخر از هر یک چهار درم حبث بجان اسازن از هر یک دو درم سبزه حنظل یا نه
 روم از هر یک دو درم نیم عود بجان بوزیدان از هر یک درم سدر درم سوزنی است
 درم درم و درم آب سیریزند تا بکشد و بماند پس منده نموده سترج سه مثقال بود و متعال
 روغن بیدارنج و پنجه درم روغن بادام تلخ بوشند **ماء الاصول** دیگر که سده بکشد سیریز
 کشتاید و بروده معده و دیگر سیریز و استقاده طر شاف بود **منفعة آن** پوست پنج
 کرفس پوست پنج مار یا نه از هر یک درم پنج اذخر قعاق از هر یک چهار درم نیم
 مصطکی از هر یک درم نیم قوه لک مغول عود بجان از هر یک درم غافق افشین
 کل مرغ شکاری با و آورده پوست پنج کبر از هر یک درم پنجه زرده عدد منبر سترج
 میت درم در سر حل آب بکوشند تا به نیمه آید طایف فواده هر روز چهل درم بکشد
 روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادام شیرین بوشند **ماء البرزور** یا به برآکده کند
 و اخلاط ضعیف را دفع کند و قیاح و استقاده طر شاف بود **منفعة آن** یا بخوابد زنده

این نسخه را در کتاب
 نسخه های قدیم
 پیدا کرده ام
 و آنرا در این
 کتاب درج کرده ام
 تا به نفع
 مردم باشد
 و این نسخه را
 در کتاب
 نسخه های قدیم
 پیدا کرده ام
 و آنرا در این
 کتاب درج کرده ام
 تا به نفع
 مردم باشد

این نسخه را در کتاب
 نسخه های قدیم
 پیدا کرده ام
 و آنرا در این
 کتاب درج کرده ام
 تا به نفع
 مردم باشد
 و این نسخه را
 در کتاب
 نسخه های قدیم
 پیدا کرده ام
 و آنرا در این
 کتاب درج کرده ام
 تا به نفع
 مردم باشد

قوه در پنج عطر از زینبا و سعد کوفه کبابه چنی صد لیلین کیش خشت بخت میزد زرد آمد
 معطر خرم کانی سنگ انهر یک و شغال باور بخوبه پوست تریج کاو زبان بکشته شد
 عود غام ابریشم معطر از هر یک کبابه شغال زرد کیش بخت بخت و معطر شغال
 زرد کیش معطر زعفران معطر از هر یک شغال نبات کیش نیم آب با آب سرد
 آب سیب آب انار شیرین عرق میوه کدو زبان کلاب از هر یک کبابه یک
 نبات را در عطر کبابه زنده و آب میوه انوار آوردند و او را کوفته و چینه و حوا
 حرات را صلا کیه کرده بآن برشته و بعد از چهل روز استعمال نمایند **یا قوت دیگر**
 یا قوت زرد یا قوت زرد یا قوت زرد یا قوت زرد یا قوت زرد یا قوت زرد یا قوت زرد
 سنبه البکل محترم کل از هر یک کیش کبابه زرد از هر یک معطر به همین قوه شغال
 قافله معطر شغال صد لیلین زرد کیش معطر زعفران پوست میله کبابه معطر ابریشم معطر
 از هر یک معطر شغال قافله معطر زعفران زرد از هر یک کیش نیم عطر زینبا و سعد
 کوفه کبابه چنی ورق کل من کیش خشت کافور و خوشک کبابه زرد از هر یک کیش
 قافله کبابه زینبا چنی شغال عود زعفران شگل بنه از هر یک شغال نبات معطر زرد
 من آب سیب آب انار شیرین عرق میوه کدو زبان کلاب از هر یک کبابه یک و در
 عرق کدو زبان و در آب انار شیرین کیش معطر زینبا را در عطر کبابه زنده

شغال

باب

کرمان کاشم معطر کدو زبان از هر یک کیش در آب سیب کیش کبابه زرد از هر یک کیش
 صندل و شام میت درم از انان با درم روضه میدا کیش خشت **طیوسه** اسهل صندل و صندل
 کند **صفه آن** پوست میله زرد شش درم اکو سیاه بیت کبابه بیت انار و زنده به سیاه
 کبابه از هر یک کیش درم کل شش چهار درم عطر زنده و درم از هر یک کیش کشت از هر یک
 و درم عن الثعلب اصل السون غشیر شغور از هر یک کیش درم درم رطل آب کیش کبابه زنده به نیم
 آب صندل کند **شیر خشت** شیر خشک زنده زنده کیده شغال ترنجبین مغز خا بر سر روغن بادام
 چرب کرده بنشیند **طیوسه** قافله کبابه نبات طار و رافع بود و در معطر کدو **صفه آن**
 سناء کافور درم غشیر عن الثعلب شغور از هر یک کیش درم صندل بیت انار کدو
 سیاه از هر یک کیش درم کل شش چهار درم درم رطل آب کیش کبابه زنده به نیم آب صندل زنده
 و درم زنده به شش خشت از هر یک کیش درم ترنجبین میت درم درم رطل کدو بنشیند **طیوسه**
افشین معده گرم و ضعیف طاف بود **صفه آن** افشین زرد و معطر کل شش درم
 زنده به شش درم ترنجبین می درم کل افشین کبابه زنده و صندل معطر ترنجبین و زرد
 هندو دران کل کدو یکدم با زعفران جاش خسته زنده زنده و زعفران این طبیوسه را کدو
طیوسه افشین معطر کدو و معطر کدو ادا کدو کند و امراض بود و رافع بنشیند **صفه آن**
 سناء کافور درم کل شش چهار درم افشین درم کدو زنده به شش درم زنده به یک سیاه

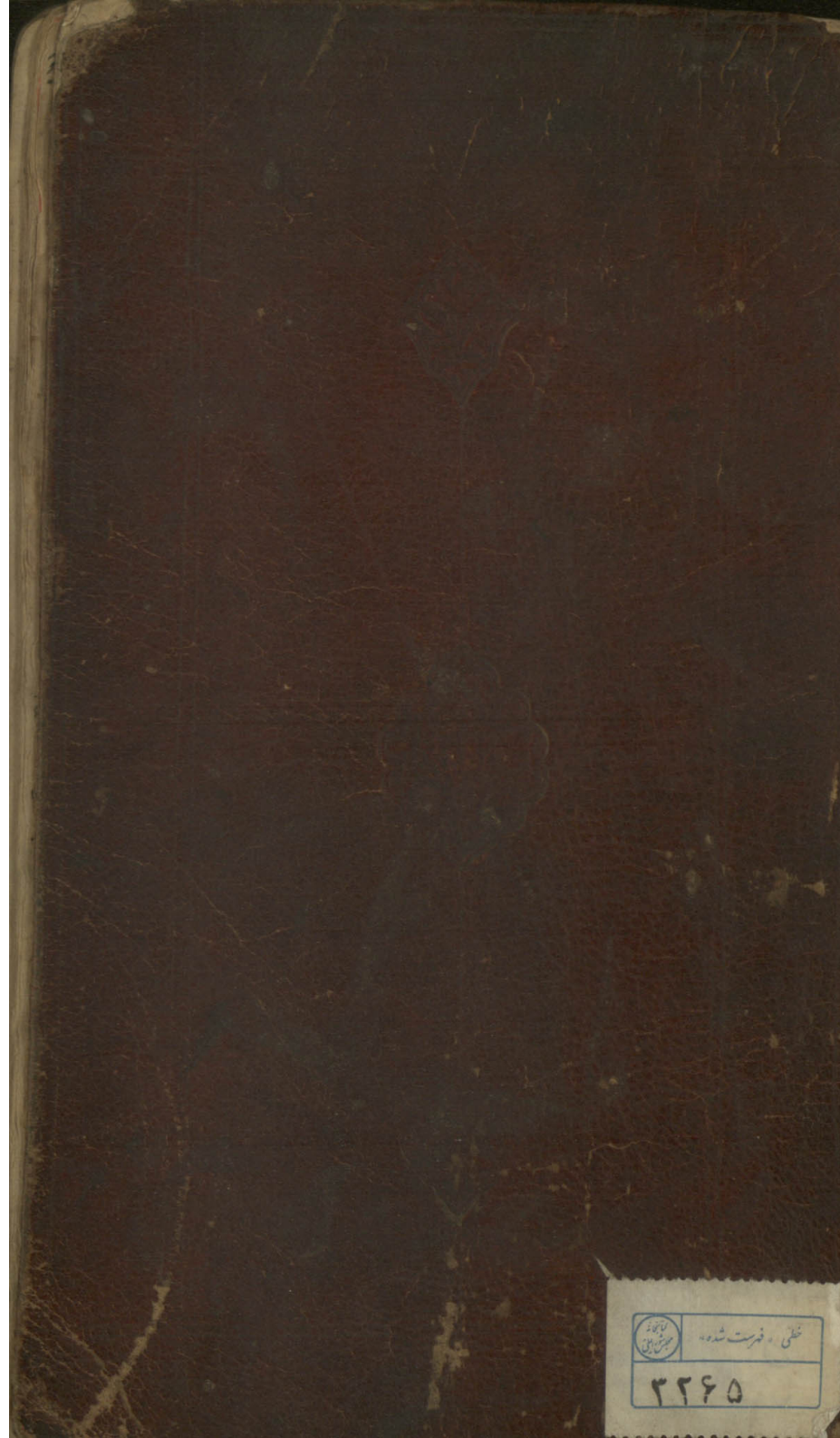
رطل

بخت

باب

[illegible][illegible][illegible]

طریق بقصد کردن اول هم زرد را گرفته سکه ترشیده که کلاه او را از پایا برافکنند بعد در میان شیر انداخته سکه را در آن
و باز از آینه که می بود و سکه ترشیده را در میان آب انداخته که تا غایب شود از آنکه اختیای خوب کند و که باید بقصد
بر او پیچیده پیشه اول اندک سکه کرده بر تنم که اختیه بر تنه و زرد و بر دانه که مشهور از قمار ادا میدهد یعنی
پنج سکه و بعد در آب انداخته که از آب جدا کرد و همان در قمار چشمه در آب جدا چشمه بگذراند
بعد از نام شراب و از قمار لا رسد به هر قدر غش و در آفتاب گذارد و آب ترش مکیده نشسته بجا که هر روز از آب پاش
کرد و آفتاب میداده چشمه تر روزی شش سکه بخوابد و بطریق از آنرا چشمه تر روزی دو سکه



خطی و فهرست شده
۳۲۶۵